طب

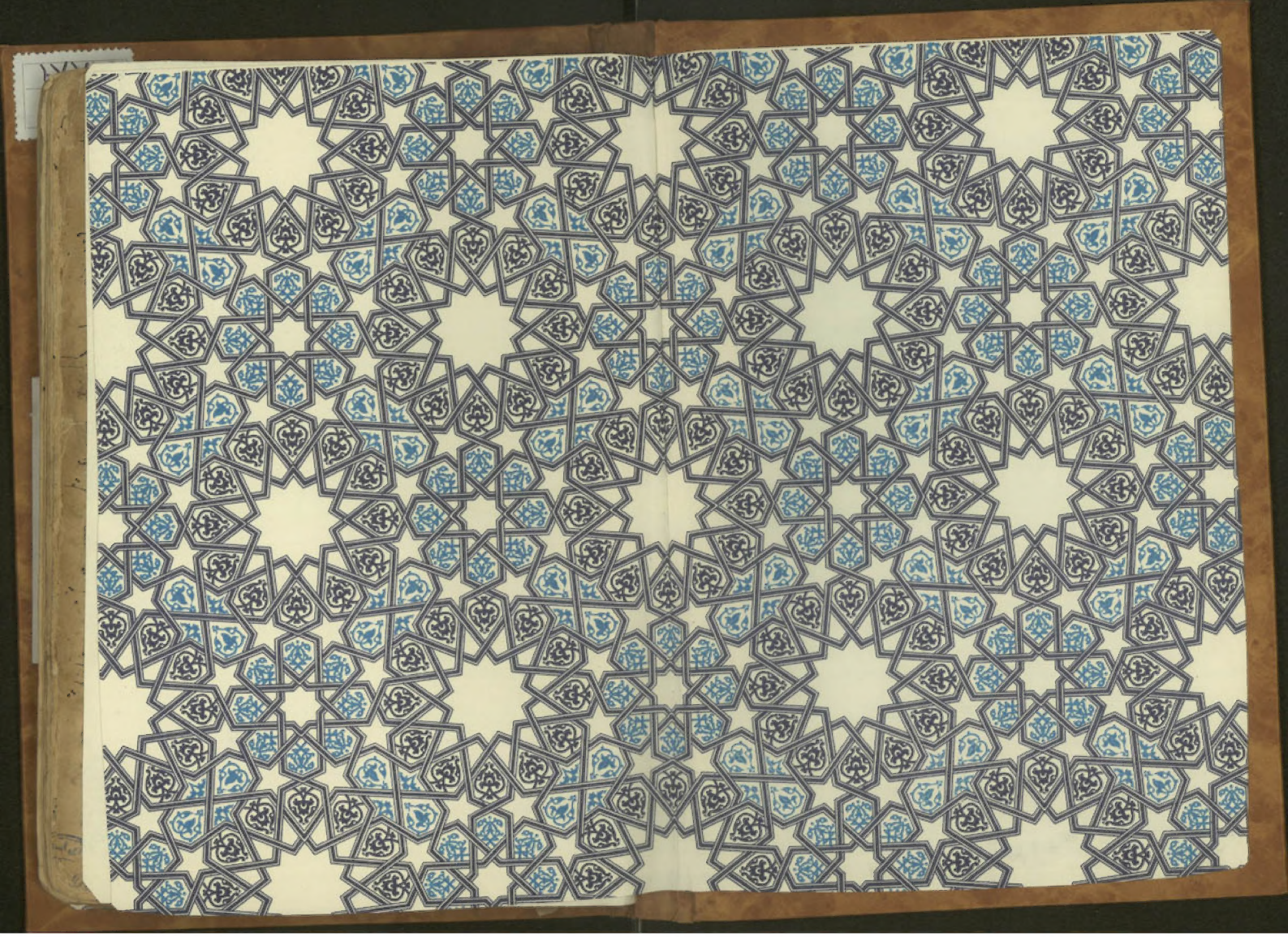

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۰۵۴
کتاب مخفی علائی (بخشی ...) از زین العابدین
مؤلف ابوابراهیم اسماعیل
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۸۸۹
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۸۸۹
۱۸۸۸۹
۲۱۰۰۵۴

آن باشد که در چهاردهم یا نزدهم ماه قصد وجماعت نکنند و توقف کنند تا نوزدهم
که ماه نقصان گیرد و این چون روز شانزدهم و هفدهم باشد و از بهر آنکه ماه
روز چهاردهم تمام باشد از نور و اخلاط اندرتن و در بن روز حرکت کرده
باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک و شاخهاء رگها همه پوشیده
و اندر وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و اخلاط کمتر و هر گاه که نور ماه نقصان
گیرد خون صافی بازگردد و اندکان گردد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد
بسبب آنکه غلیظتر باشد باز پس تر ماند و بدان زودی که خون صافی بازگردد
خلط بدبازنشوان گشتن بدین سبب با خون فصد وجماعت اندر نقصان
نور ماه خلط بدبیشتر برون آید و الله اعلم **باب سیزدهم اندر انواع استسقاها**
استسقاها دیگر هفت نوع است اول ارابول و عرق و مخاط که از بینی می آید
و لعاب که از دهان و بن زبان آید و جماع و استفراغ بشیف و استسقا غ
بجفنه فاما اول ارابول بباید دانست که هر طاسی که جوزده شود آنرا سه قسم
است قسم نخستین اندر معده است و قسم دویم اندر جگر است و قسم سیوم

اندر اندامها و از هر قسمی خبری بیاید که قوت مغیره آنرا هضم تمام نکرده باشد
و اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر دفع آن واجبست و هر فضله را بطبیعت که
بدان دفع شود و دفع فضله نخستین بقی باشد یا سهاک و تدبیر آن یاد کرده آمده
است **دفع فضله دوم** مادر ارابول باشد از بهر آنکه این فضله اندر عروق باشد
و هر گاه اندک باشد بدارو دادن او کشنده دفع شود و اگر بسیار تر باشد بدارو
که آن فضله را اندر عروق از خون جدا کند و با سهاک دفع کند و اگر حاجت
آید تدبیر سهاک گذشته است و تدبیر ادرارابول و دارو هایی ادرار کننده اندر بخش
علل و اندر باب علاج عسر البول یاد کرده آید اما منفعت ادرارابول که بازاره
حاجت بود بزرگست در رونده ها راه و در دشیت را و کرانه و کلا و استسقا
و بیشتر بیماریها را که از ترش باشد زایل کند و افراط کردن اندران بیم باشد
که شانه را ریش کند و تشنگی و علت ذیابیطس و دق و گدازش تولد کند
تدبیر ادرارعرق بباید دانست که عرق فضله هضم سیوم است و طریق دفع
کردن آن گذشته است و تا پدلاکه او را سام گویند بعضی از آن فضله

بخار است که از همه تن بتحلیل دفع شود و از آن طوان شود و بعضی دیده و بعضی دیده است
که بر پوست ماند و اندر کرمابه پاک کنند و بعضی عرق است که هم بطریق سام
برون آید و اندر تدبیر حفظ الصحه و اندر علاج بعضی بیمار بها تدبیر عرق کردن
باید کرد و بدین سبب است که هر گاه بیمار عرق کند راحت یابد و هوای گرم
چون کرمابه رفتن و ریاضت اندر هوای تابستان عرق آرد از بهر آنکه ریاضت
از اندرون تن را گرم کند و فضله را بکداند و هوای گرم الفضله را بیرون
کشد و داروهای لطیف کننده نیز تن را گرم کند و عرق آرد لیکن اندر
تدبیر حفظ صحت عرق آوردن بداروها زیان دارد و حرکت و ریاضت
کفایت کند از بهر آنکه این نشاید بود که داروها تب آرد و عرق بسیار آرد
و تن را خشک کند و لاغر کند و پوست را درشت کند و رطوبتهای اصلی را
بکداند و تحلیل کند و رقیق فضول تولد کند **تدبیر مخاط** باید دانست که مخاط رطوبت
غلیظ را گویند که از سر بر بینی فرود آید و از فرود آمدن آن دماغ پاک
شود و بسیار بها دماغ که از خلط خیزد چون صرع و سکته و مانند آن و از بهر حفظ

صحت و رطوبت را که اندر دماغ است از رطوبتها باشد تدبیر فرود
آوردن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره و عطسه و بخار سرکه و شراب که بر
سنگهای گرم ریزند و ماندن آن داشتن بخار طبخ بابونه و بید نه که سود مند است
و خرقی سفید و پلیل و غرطیثا لیا نیدن نرم و بیوشیدن عطسه آرد و حفاظ بسیار
فرود آید و این تدبیر پس از استفراغ بداروهای سهیل یا بداروهای قی باید کرد
که دماغ را و تن را الخی پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود
تدبیر لعاب باید دانست که لعاب آبی غلیظ باشد که از کام و بن زبان
فرود آید و آمدن آن بوقت حاجت دماغ و چشم و گوش و حلق و فم
معده را سود دارد و از بهر صحت گاه گاه تدبیر لعاب نگاه باید کرد خاصه
اندر زمستان و خاصه مرطوب را از بهر آن که اندر زمستان رطوبتها بیشتر
گرد آید و تدبیر آن لعاقر قرحا و سیونج و مانند آن باید کرد و الخی بجا بیند و
بغرغره کردن پس که ریزی و آب گامه باید کرد یا یارج فیقرا و آبگامه یا
سفرجل و خرد دل و غرغره را بکرمابه باید کرد یا اندر خانه کرم **تدبیر اشتهای طعام**

باید دانست که فعل شیاف اندر اشعراع ضعیف است و ماده را که با وی نزدیک
باشد بتوان برد اگر چه ترکیب آن از داروهای قوی باشد و منفعت آن اندر
درد پشت و سرین و کرم گاه و جوهای آن باشد و از بهر همین خوردن بزرگ
شیاف اندر خوراب باید و از بهر مقصودی داروها باید ساخت که بمقصود لایق
باشد مثلا از بهر کسی را که تبی آید و محرور است از بنفشه و شکر و بنفشه نیا
باید ساخت و از بهر مرطوب داروهای بلغمی از سکبج و جاوشیر و مقل و
اشق و نمک هندی و شحم حنظل و زرنجبل و سورنجان و تخم کرفس و خبد
بیدستر و قسط و زرنباد و عروق و برگ سداب و ماهی زهره باید ساخت
نزد استفراغ بجمله فعل جمله قوی تر از فعل شیاف باشد از بهر آنکه مقدار
بیشتر باشد و رونده باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب
داروی سهل شوان داد چون ضعیف معده تولد غشیان بسبب دارو خوردن
خاصه اگر امعا تنگ را دفع نکند چنانکه باید و مقصود او از داروی مسهل
تمام حاصل نشود چنین اشخاص را هیچ علاج چون جمله نیست و کسی را که

بر سر زخمی افتاده باشد یا بر دماغ آماس واقعی باشد جمله سخت نافع باشد ماده
را از دماغ فرود آرد و بخار بر سر نفرستد چون داروی مسهل و داروی قی و جمله کاه باشد
که تا بمعده برآید و بیشترین برود به باریک برآید بدین سبب بهیچ حال بر یق جمله
نباید کرد و لیکن هر شربتی که معده را قوت دهد باید داد چون مصطکی و کلنار تابیر
داروها از معده باز دارد و کفاه باید کرد اگر جمله از بهر درد کرده و مگر گاه باشد چنا
بقفا باز نپیچد و تر نباشد چنانکه سینه او فراگشته باشد و سرین او هم بر
باشد فراگشته باید و میان شب برزنین باید نهاد و اگر از بهر درد ناف میکند
چنار بر زانو خسبد چنانکه شکم او بیخته باشد و سرینه نیز بر باشد فراگشته
باشد و چیزهای خوشتن را کنار بدارد تا دران حال سعالی نکند و عطسه ندهد و قوانی نشنود
و باید دانست که اگر داروی جمله اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد سستی و
نفع و بقراری آرد باشد که زیر آرد و اگر سخت کرم باشد غشی آرد و اسهال خون
آرد و اگر سخت سرد باشد باطبع و کرد و اجابت نکند و اگر سخت کند و غلیظ
باشد رودده را آلوده کند و مثانه را زحمت کند و اگر رقیق باشد پس فعلی نکند

اندرین هر صفتها معتدل باید و مقدار معتدل چنانست مثقال باشد سوست بخته
و نطرون روده را از ثقل پاک کنند و طبخ چکند و روغن زیت بهین فصل کنند اندر جقنه
خداوند درد معده را و در داند ادهان خداوند سپرز و سده و قولنج صعب از قطور یان
با یک چاره نیست و حبه و زیره و هر ار سفند و تخم سداب سخت نافع باشد و اندر
بعضه صفتها از آنجا که چاره نباشد و بسیار باشد کز کبن کبوتر و فرفیون و جندبیدستر
مقدار رو دو درم در افکنند و از بهر درد سر و شیر عقس و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش
از شیح خنطل چاره نیست و اندر جقنه خداوند تب را نگ و بوره نافع کرد بکلفی از لوب
استعمال و از شکر از طبخ بنفشه و گشنیز باید کرد و از بهر تب محرقه بروغن گل یا
آب بم کرم پاشیزند و جقنه کنند و از بهر سوزش رودها ریش رودها از طبخ مغیث
و روغن گل کنند و اندر جقنه افیون و آب گشنیز نرنج باید کرد صفت طلاکردن شکم
مانند روغن بیدانجر و موم رزد و دروی روغن زیت بوم روغن سازند و شوخ
خانه مکس انگبین و قدری عصاره قثاء الحمار با شیر شیرم یا سقمونیا یا شیح خنطل
یا زهره گاو یکی ازین همه یا دو یا سه بدین موم روغن بسرشند و بر شکم طلا کنند

استعراغ تمام کند و خداوند تب یا طبع خشک باشد یا اندرون شکم اماسی باشد و بدان
سبب شکم فرو نیاید روغن تازه یا آب بم کرم بزنند و لیسار ی ازان در ناف و شکم
و پهلوها مالند تا شکم طبع نرم شوند تدبیر جماع باید دانست که جماع نوعیست از
استعراغ های طبیعی و از جمله سببهاست که بر گاه چندان اتفاق افتد که باید و چنانکه باید
ما نوقت که باید سبب تندرستی باشد و بر گاه که بر خلاف این باشد سبب بیماری
کردد و از بهر آنکه بر گاه ادویه طبیعی پرشود طبیعت بدفع آن محتاج کردد و اگر آن
کار کرده شود استعراغ طبیعی باشد و مردم سبک و نشاطی یابند و از شهوت بردد
و وسواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر این استعراغ اتفاق نیفتد اندر
همه تن کرانه پدید آید و باشد که منی اندر جای خویش کرم شود و بخار آن بدل باید
بدان سبب تبها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ برآید و وسواس و مالیخولیا
و دیگر که چشم و خفقان و مرگ شتن پدید آید و باید دانست که تولد منی خود از است
که غذای اندامها، اصلا را نشاید و آن در باب ترخونه باشد اندرتن و بدین سبب
است که بر گاه مردم جماع فزون از عادت کنند تن سرد شود و ضعیف کردد

دینی که اگرچه مردم در جماع اسراف کنند جامه‌ی که از وی جدا شود پنجاه درم نباشد
و اگر فصد کنند، و دو بست درم خون بیرون کنند در وی آن ضعف پدید نیاید که از
جماع آید و این دلیل است بر آنکه از دردبالینه ترین خونیست می اندر تن و سبب
آنکه جماع ضعف کنند ترست آنست که او خونی نمی بدو یا بسه یا پنج جامه‌ی نمی کرد
و اگر بسیار الحاح کنند خون بیرون آید و این خونی باشد که عذار زندان جهار اصلح خواهد
شد و بهگاه انقذا خرج شود مدتها دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب است
که اثر جماع بیشتر است و جماع بر کرسنگی و از پس قی و اسهال و از پس گرمابه تن را خشک
کند و حرارت غریزی کند و چشم تاریک و بار را ضعیف کند و در جمله پس هر سببی
که تحلیل بسیار کند چون شیر با فراط و نحو آن با فراط و مانند آن سخت زیان دارد و از
پس امتلا از طعام در وی عصبها و بندها و سست عصبها و سدده و ضیق النفس و دما
و رعشه و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع سرمایی درنشست باید یا لذت جماع
رنجی از اعوام او بوی ناخوش ایذاش ن آن باشد که اندرتن او غلظ پدید است
از جماع دور باید بودن و تن از غلظ بدپاک کردن و بباید دانست که خداوند مزاج

کرم و خشک اندر کار جماع قوی باشد لیکن از تشنگی دیر بر آید و لاغر شود و خشم
دیر فرو شود و خداوند مزاج کرم و تر قوی باشد مضرت آن اندر وی کمتر پدید آید
و خداوند مزاج سرد و خشک و خداوند مزاج سرد و تر هر دو ضعیف باشند و مضرت
آن زود تر اندر هر دو پدید آید و الله اعلم باب چهارم اندر اعراض نفسانی بدانکه
اعراض نفسانی شادی است و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای
مبهم و عملهای باریک و امید و نومیدی و بر یک را اندر تن مردم اثری است ظاهر فزون تر
از اثر طعام و شراب فزون از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر
آنکه طعام و شراب و داروهای کریه مردم خورند بهیچ قوتی تر و اثر کننده تر از بهر نیست
و بیشتر بهرها تا اندر تن مردم قرار نگیرند حرارت آن اندر آن اثر نکند مضرت
فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال هیچ مهلکی اثر کند نه چنین که اندیشه
بر خاطر کسی بگذرد و سخنها و خبرهای خوش و ناخوش که بشنود در حال اثر آن و
رنگ و روی آنکس پدید آید و در حرکات و سکنات وی دیگرگون شود پس معلوم شد
که اثرها و از اعراض نفسانی بیشتر تن مردم را کرم کند و اخلاط و ارواح در حرکت آرد

چون خشم و شادی و لذت و امید و آرزو اندیشه کار مبهم و مبعث سرد کننده است چون ترس
و غم و نومیدی گرم کردن خشم قوی تر از گرم کردن شادی و دیگر اعراض نفسانی باشد و برد
کردن ترس قوی تر از سرد کردن اندوه باشد و خشم که باندازه باشد خون را و قوت
روح را در حرارت غریزی اندر تن بکستراند و خشم عظیم صفرا را بجنباند و زنگ روی
را بکرداند و زرد کند و مردم محرور را زیان دارد و مبرود و مرطوب را سود دارد
و شادی باندازه روح را و حرارت غریزی را اندر تن بکستراند و زنگ و رویرا برافروزاند
و فربه کند و بدین سبب است که بر مردم شادکام اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کسی
شادکننده از پیش نظر وی دور شود و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و
ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی بسیار از حد باشد دل تمام کشاده شود و روح
را و حرارت غریزی را از اندر استقبال و طلب تمامی ادراک زحال خویش بیرون
افکند و دل همچنان تنگ بماند و خفی افتد و باشد که بدین سبب بفجاءت هلاک شود
و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی را قوی تر باز گرداند از آنکه طبع خواهد
که از آن حال دور تر باشد از بهر آنست که رخساره بگلگون زرد شود و اگر اندوه و

ترس اندک گذشته باشد حرارت هم اندرون دل بگریزد و دل فراهم آید و حرارت
اندرو خفته شود و بفجاءت بمیرد و مردن بفجاءت بسبب اندوه و ترس بسیار آن
باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی بسیار سریع است و بسبب
اندوه بسیار اندرون و حرکت شادی ناگاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته
تر باشد و فجاءت نیز خون را و حرارت غریزی را بگستراند و طبع را رطوبت فرو گذارد و تحلیل
کند از بهر آنست که در آن حال روی سرخ شود و عرق روان کردد و یا خمر روی
زرد شود از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امید واری همچون
منفعت بشارت مقبل است و مضرت نومیدی همچون مضرت اندوه است و خالی بودن
از اندیشه خاطر را کند کرداند و هم قوتها و حرارت غریزی را ضعیف کند و زنگ
و روی بگرداند و بیماریها را زیاده کند چنانکه دل مشغول و اندیشه کار باشد از اندیشه
درد او بیماریها مشغول دارد تا کمتر دل در آن نبندد و بر ایشان بسکتر شود و بدین
سبب است که سفر کردن بشهرها و کارهای عجیب دیدن از بیماریها عسر و از وسوسه
و عشق بر اند و اند علاج عشق هیچ کار سودمند تر از اندیشه مبهم نیست و از چشم

کسی که از دردی بخشی شکست دارد سود مند تر است و بیهوده زبان کار تر از آن کاری و پی آسودگی
نیست اما علاج شکستن شیر تجار خشک کنند و بود زاد و ستخوار خوش و کاشتن بار خشک تاک
و بذر ها غریب و حاضر کردن در ستان و علاج کردن استوده و ترس با سیار تو ترس سیاه
و آواز ها بلند کشند و شراب و مغز ها گرم [illegible]
و آنرا علاج روحانی گویند و این چنان باشد که مردم بهت بزرگ دارد و هر چه پیش آید
از شکار و لذت و اندوه و ترس خوشتن داری کند و آنرا ان عادت نیکو گرداند و شکستن عادت
گردد و قدر آن حادثه کمتر آن بود که شاید که بدان سبب تغیری در وی پدید آید و اگر
تغیر پدید آید ظاهر نکند و از دوست و از دشمن پوشیده دارد و بدین سبب
یک شبه روزگار دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث و تغیر احوال در وی اثر نکند
کند و الله اعلم بالصواب [illegible] مزاج پر سرد و خشک
و هر گاه که مردم پیر رسیده قدیما را او گری و تری باید کرد که میل دارد چون گرما
و ایدن باعتدال رود غیار گرم خوشبو چون رود غیر سوسن یاسمین و طلای
معتدل و شراب هر صفت باقدار معتدل و اندر بستر نرم غلطیدن و با ساعت گرفتن

وشادکامی و خوشدلی چنان دارد چه مزاج پر دارد و چون اندوه و ترس
و هراس سرد چون کافور و نیلوفر و مانند آن و از طعامها بهار ترش خوشتر
زاده باید داشت چون سرکه و لیمو باید دانست که هوای بد و بخار
و بوهای ناخوش چون دود و غبار همه اندر پیران اثر زیادت از آن
کند که در دیگران خود را ازین همه نگاه باید داشت و غذای بقایای
اندک اندک باید خورد و اگر کسی را معده احتمال کند که یکبار تمام
بخورد روا باشد و طعام خورده اندر گرمابه نشاید رفت و طعامهای
غلیظ را که سودا افزاید نشاید خورد و چیزهای نیز چون اکحامه و غیران
نشاید خورد مگر وقتی که در معده رطوبت گرد آمده باشد و در دکند
[illegible] علاج روا باشد و شیر سود دارد و اگر در معده ترش نشود و با
نکند بدین سبب برنج شیر با عسل یا شکر سود دارد و اگر سنگ سخت
زیان دارد و انبوه معده و امعاء بران رطوبت بسیار گرد آید گاه گاه
حجامت باید فرمود داشتن طبع و بعضی مردم را اندر پیری طبع خشک تر

باشد وقلیه کند و بار دوغ زیت با اکتفا سه پیش از طعام دیگر بخورد زیت طبع را نرم
کند و لیلاب از آب سنگ پزند و با اکتفا مه و روغن زیت بخورد زیت طبع
را نرم کند و بخدرم اسفناج با دوسته ترک کرنب بپزند و بالا ندد و مصطکی
شحم منصفر پاک کرده و کوفته در روغن بادام طبع را نرم کند و امعاء را پاک
کند و دود رم علک البطم پاک کوفته و بیخته بخورند طبع را نرم کند و امعاء را
پاک کند و نوعی دیگر چهار درم افتیمون با چند دانه انجیر خشک و مغز تخم
منصفر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام بکند و انجیر خشک در مبادی الصل آشته
پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و هر وقت ازین ملینات یکی بکار رسد از
تا طبع با بکجیز خو کند و تا ضرورت نباشد فصد نکنند و طعام بران کوشت آب
باشد و شوبا کند م در شته و مانند آن و همیشه مادار چینی و امثال آن
فصل هر ما تریاق بزرگ و شرود لیطوس بکار دارند

مسافران و هر که عزم سفر دارد و پیش از انکه بیرون شود بیرون کند و در ان
سفر خواهد بودن چون کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما و

مسافران و پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک بآن خوی باید کرد
اگر وقت گرما باشد عادت شمع و گرما را خوش تن باید داشتن و سبت باید
داشت و اگر وقت سرما باشد جایگاه گشاده نشیند تا هوای صحرا خو کند
و ریاضت و حرکت و سکون فزون از عادت کند و سخت فصد کنند یا
بدارد مشهل تن پاک کند و چون بیرون شود قدری بر ستور نشیند
و طعام خوردن بوقت فرود آمدن بمنزل بار افکندن تا در وقت بر
نشستن معده خالی باشد و اندر او آب حاجت نباید از بهر انکه آب
طعام را در معده می جنباند و شکم بدرد آرد و اگر اندر کرمانشه شود
درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب مزوج با سرکه بهم تشنگی را زایل کند و چون
سرا از آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام بر نشستن شرتی لیست بر
آب سرد بخورد و اندر هر منزل روغن بنفشه بناف و کفها و عضلها
اندک مالند و بینی بر کشند و اگر باد سموم آید بینی و دهان پوشیده دارند
و چون بمنزل رسند و بیاساید کرده اندر دوغ آشته بخورد و آب دوغ

باشد و روغن بنفشه و بنی بر شند و اگر کسی را سموم بزند آب سرد بسیار بروی
و پای او باید ریخت و روغن گل و آب سیب و گلاب بر سر او باید مالید و او را در آب
سرد نشاندن و برگ خرفه و کوک خیار و مانند آن آنچه بدست آید مقداری بگیرد
و با آب مخلوط میکنند و میدهند و اگر چاره نباشد جرعه جرعه میخورد و اگر تب نباشد شیره
دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی اندر راه سرما باید چون منزل رسید زود پیش
آتش نباید رفت لیکن بتدریج خود را بجامه گرم باید کرد و دست و پای بروغن
زیت یا بروغن فرفیون یا بروغن قسط گرم کند و چرب سازد و اندرون جای گرم
گاه گاه شتر باید کرد و اگر روغن کاو بخورد و یا سه پیاله شراب صرف بکند سرما باز دارد
و فرو رود معده خالی نباید داشت و اگر عوض آب شراب بخورد موافق باشد و سرما
زده را یکدرم انگوزه خوش اندر رطلی شراب یا اندر العسل حل کنند و بدهند و بگذارند
برنشستن پیش آتش نباید رفت البته و پا را بروغن زیتون یا بروغن بزرد بمالند
با لیف یا بقطران و لختی بر بوی بر انگشتان نهند و بگذارند اندر چیزی چند تا بوی بپاید
بوی چند و بلوزه فرو کنند از سرما سلامت یابند و سوزه باید کرد پای اندر دوغ

پشه و اگر کسی را پای سرما باید شلغم بجوشاند یا آب کرنب یا آب شبت یا لوزینه یا انگبر
خشک و پای او اندر آن نهند و بهترین کاری آنست که پای اندر برف کنند تا سرما از وی
بیرون آید و پیش آتش نباید رفت البته و اگر پای رنگ بگردانده باید آنرا و او را در آب
گرم نهادن تا خون تمام بیرون رود و پس گل ارمنی اندر سرکه آب کرده و طلی کنند
و اگر پای سیاه شود یا بتر نشان پوسیدن و تباه شدن باشد چرا که چه اکنند هیچ
تر بهتر از گرمیت و لعاب اسپغول با سپیده خایه یا کثیرا عمل کرده با صبح مرهم برده
طلا کنند اثر باد و آفتاب نیز باید دارد و چار بسر که و سیر بسر که مضرت آنجا باز
دارد و کوکنار سود دارد و نه پر آب اندر جایگاه خنک گفته آمده است و روغن بنفشه
و روغن بابونه اندر شیشها مالیدن ماند که بیرون دارد شبها بر سر کردن سود دارد
و مسافر و بانخت که در گشت نشسته باشد که قی افتد باز نباید داشت ناقی بیمار آید
پس اگر بسیار شود باز باید داشت ناقی باز ایستد شراب بجوزه یا مانند آن و
آب عناب و خرنوب بجوزه بگشنیز خشک سوده سود دارد و قوی کننده خاصه اگر با بوزه خورد
و السلام تمام شد مقالت اول از فضل علائی اندر تشخیص الصحه منه و الصلوة

علامه محمد و آله الطیبین مقالت دوم از فن علوم در تعداد و
این مقالت مشتمل است بر شناختن جاری و ضبح و بیان و شناختن نشانهای سلامت
و امید و آن و شناختن علتها که طبعی دیگر زایل شود و شناختن مرضها که از مردم
پدید آید و نشان آن پیدا شود که خواهد بود و آن هفت باب است

باب اول در شناختن جاری است که گفت از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض نیک بدانند و جنس گفت کنند و نوعها که در زیر آن باشد یکایک بگویند و فصل هر
نوع بیاورند که هر نوع بدان از دیگر جدا شود نیک بدانند و نوع باز پسین بدست آرند
و نگاه کنند که نوعی از میانه فرو نگذارند و بین طریق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
جاری بتوان شناخت و در حقیقت هر جاری که بشناسد واقف توان شد اما جنس بر دو
وجه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر آن جنسهای بسیار باشد چون جسم که در زیر آن
نبات و جماد و حیوان آید و این هر سه جنس یا جسم انواع باشد و این جنس را
جنس الاعلی نیز گویند و دوم جنس خاص تر است از بهر آنکه جماد و نبات و حیوان
که انواع جنس اجناس گویند هر یکی که در زیر هر یکی است جنس چون

حیوان جنسی است که جنسهای اند که هر نوع و صنف از یکدیگر جدا باشند و نوع ناطق
کسی را دانند که بر اشخاص بسیار افتد و بعدد از یکدیگر جدا باشند و چون مردم که بر زید و عمر
افتد و نوع یکی از دو شخص و صد و از یکدیگر جدا افتد و فصل خاص تر از نوع حیوان ناطق
است کل را دانند که بر نوع افتد و هر نوع بدان نام از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم
از دیگر جانوران جدا شود و خاصه تر از فصل است و نامی است کلی نه ذاتی
لیکن عرضی چون ضاحک که کاتب مردم را و عرض عام صفتی است ذاتی و اندر بسیار
چیزها که نوع مخالفند موجود باشد چون بیاض اندر برف و پنبه و غیر آن فصل باز
جستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض جاری است که مردم را مثلا تب کرد
طبیب گوید جاری جنس اعلی است و جاری جنس اعلاج باید و تب جاری
گرمست علاج بگیری سرد باید کرد و جاری گرم جنس خاص تر است از بهر آنکه جاری سرد
باشد و گرم باشد و در زیر جاری گرم و جاری سرد انواع گرم و در زیر هر گرم و غیر
آن در آید این همه انواعست که در زیر جاری گرم گویند جنس خاص تر است و در زیر این
و در زیر این هر نوعی انواع دیگر آید چنانکه در زیر تب گرم تب غب خاصه و غیر آن

وهلت منهدو بحین ماده بیماری وطبیعت بدرمان دوعضو بایکدیگر مسلک نشند تادران
مدت یا ماده بپخته گردد وطبیعت دست یابد اندرمان نشان قوت طبیعت پیدا کردد
وبحران بنیک پدید کردد **دویم** اگر طبیعت عاجز آید ومادّه مستولی گردد اندرمان نشان عاجزی
طبیعت پیدا کردد وپس معلوم شد که بحران نشان حال بیماریست ازحالی بحالی جنبی یا
بتری وبحران شش گونه است **اول** انکه طبیعت بیکبار بیماری دفع کند واین بحران
بنیک وتمام کویند **دوم** انکه طبیعت بیکبار عاجز کردد وبیمار هلاک شود واین بحران بدرد
اندر بیماری حاده باشد ونه در حاده بتدریج ودیر کذشتن است **سیم** انکه طبیعت اندک
اندک مادّه را می پزاند وبعد تمام بیزاند ودفع کند واین را تحلیل کویند **چهارم**
انکه طبیعت بتدریج ضعیف میشود ومادّه خام میماند آنکاه طبیعت بغیر طبیعت ظاهر
کردد وبیمار هلاک شود واین را بقول خوانند کاهش کویند این سیوم وچهارم
اندر بیماریها باشد که طبیان مزمنه میکویند **پنجم** انکه بحران مرکب باشد واکثر سلامت
باشد واین چنان باشد که نخست بحران کند سره نکند ناقص باشد وباقی اندر
مدتی تمام کند این هم از جمله بحرانهای مرکب باشد **ششم** انکه هم مرکب باشد نیکند

سخت بحران کند بدو ناقص اکر قوت پس ازان بتدریج ضعیف میشود تمام ساقط
شود واین بحران چشم وششم اندر بیماریها باشد که از جمله حاده باشد ونه از جمله
مزمنه واکر زود که بحران تمام خواهد بود اندر بیمار اضطرابی قوی شود وبکاه که بحران
ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد وسبب اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد
بامادّه بیماری وبکاه طبیعت بیماری را بیکبار دفع نتواند کرد بسیار باشد که مادّه را اندر اعضای
رئیسه دفع کند واز اعضاء دیکر دفع نتواند کرد واین بحران انتقال کویند **انتقال این**
چون بیماری باشد که شهر کفایت دارد ودواهی دشمن باز کذارد وبحران انتقال از بسیار
کم باشد بعضی بنیک باشد وبعضی بد آنچه بنیک باشد زیان باشد وکرفتاری بسیار
بد باشد مانند آبله وفرانج وذبله وطاعون وذله ونار فارسی وآبله وخوره
وخناق وبرص ونقرس وداء الفیل وذوالقوه وتشنج ودرد پشت ودرد سرین
ودرد زانو اکرچه بیماری باین علتها زائل شود ومدتها درین علتها بماند وباشد
که مزمن کردد وتوقع بحران تمام از قوت قوی وخلط رقیق باید واکر قوت
قوی نباشد وخلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع باید کرد **بحران** مادت رقیق

بعرق باشد و بحران معتدل برطاف یا بادرار بول باشد یا بسهل یا بقی و بحران بیماری
سرخطه باشد یا بدمعی یا بصدیه که از کوش پالاید و بحران بیماریها آنهاست و زود بخفت
باشد و کم آن بواسیر و بسیار بیماریها بحران یکباشد خاصه کسی را که عادت بوده
باشد و بهترین و تمامترین بحرانها بیماریهاست پس از سهال پیشتر پس ادرار پس عرق
کمتر بیماریها ابتدا است و زیادت شدنست از وقت تزاید گویند و نقصان
تامی رسیدن است از وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است از وقت انحطاط
گویند بحران تام جز وقت انتها نباشد و مرگ هم اندر ابتدا و هم در تزاید و هم
در انتها باشد و هر گز در وقت انحطاط بحران نباشد و نه مرگ هر بحران که در ابتدای
بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در تزاید باشد اگر یکی باشد و اگر بد باشد
بیمار اندر بحران سخت بدحال باشد و آنچه در وقت انتها باشد تمام باشد
یا یکبار بیمار از خطر برون آید یا یکبار بیماری مستولی گردد و طبیعت عاجز گردد
و بیمار هلاک شود و بحران که اندر روز اول بحران باشد امید در باشد و هر چه
پیش اندر روز اول بحران باشد نشان آن باشد که ماده بیمار سخت بد است سخت

بیمار است و طبیعت از کار داری و بدو ماده مضطرب شده است و از بهر آنست که
هرگاه نشان آن باشد که بحران روز چهارم خواهد بود پس نزدیکتر از آن بحران
کند اگر این روز که حرکت بحران پدید آید از جمله روزهای بحران باشد چون روز
یازدهم یا نوزدهم آن باشد که بحران اگر نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه بسبب روزی
حرکت بحران بمطافق و اضطراب طبیعت شده و هم بدین سبب است که اندر بیماریهای
با سلامت بحران بوقت خویش نباشد از بهر آنکه طبیعت بمطافق و مضطرب شود
علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا بسبب قوت بیماری و مطافق طبیعت
باشد یا بسبب پیرانی که طبیعت را بی انجام بگذاشت چون مرضی از امراض نفساني
یا طحالی یا تراکم خون و نه لایق حال و هرگاه که روزی که بحران ممکن توقع کنند
علامتی پدید آید که سخت بد باشد و باید دانست که روزگار بیماری یعنی روزهای
بحران باشد و آن از ایام الاجوبه گویند و یعنی روز باخرد بهره باشد که بحران
خواهد بود که ایام روز خواهد بود و آن را ایام الاندزانیه گویند و یعنی روز با درمان
این روز را باشد که نه روز بحران باشد و نه روز خرد بهره باشد از بحران و آن

الایام ابوالفرج فی الاوساط گویند و بحرانها را اگر قهار قوی باشد تا روز چهارم
و تا روز هشتم بدان نزدیک است پس هر روز که پس تر باشد بتدریج قوت بحران
ضعیف باشد تا تمام چهل روز و محصول این سخن آنست که بحرانهای صعب قوی تا روز
بیستم باشد و آنچه از پس بیستم باشد آهسته تر باشد و بقواطع از پس چهل روز نیز
از بحران نمرده است مگر روز ششم و روز هشتادم و روز صدم و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها
بر کمان نامد و بهت روز باشد لیکن این نیز نادر باشد و پس ظاهر نباشد

باب دوم در کیفیت بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روز و بعضی هر
بیست روز و بعضی قوت بحرانهای چهارگانی تا بهت روز تمام تر باشد و از پس بیستم
ضعیف تر باشد لیکن ازان بیرون نشود که از اصل روزهای مجرد بنده باشد و قوت
بحران همگنانه تا چهل روز باشد پس ضعیف تر شود پس قوت بحران بر کمان
تا صد و بیست روز باشد و از پس صد و بیست روز بحران یا از پس هفت ساله یا از پس
هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یک سال و بحران هر چهارگانه آهسته تر
اندر روزها طاق باشد و بدین سبب است که بحران تب هفت نیابد هم بحران تا شش

هفت روز غب همچون هفت روز نوبت محدود باشد و اندر چهارپایان مرمنه عدد ماه
و سال همچون عدد روزهای بیماری باشد **فصل** اندر ترتیب سود او رد بعضی
هفت شاه همچون هفت نوبت شب باشد و روز تا ما جزو بنده از روزهای بیماری جاده
باشد و اندر بحران بیماریهای مرمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه اندر بحران بیماریهای
جاده افتد چنانکه یاد کرده آمد و روزهای بحرانهای بطبوقت اندران آید آنرا الایام
ابوالفرج فی الاوساط گویند و این روز سیوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم **باب سوم**
در چهارم هر گاه که از وقت بگذرد یا روز سیوم آید یا پنجم **بحران هفتم**
که از وقت نوبتش بگذرد روز هشتم آید یا روز نهم و دهم و از ایام ابوالفرج فی آخر
روز نهم قوی تر است پس پنجم پس سیوم و روز سیزدهم هم ضعیف است و روز ششم
نیز بحران کند لیکن بود هر گاه که اندر بیماری جاده روز بخست از نضج پدید آید
بحران روز چهارم باشد و اگر بیماری بخست کرم و سریع الحرکه باشد بحران روز سیوم
باشد و اگر آهسته تر باشد بحران روز پنجم باشد و اگر روز اندر روز چهارم
باشد و بیماری کرم باشد بحران روز هفتم باشد و اگر آهسته تر باشد روز

نهم باشد و اگر اندازه روز چهارم باشد و قت نهار بدو نماید بحران روز ششم باشد
و اگر روز اندازه هفتم باشد و بحران اندر یازدهم باشد یا اندر چهاردهم و اگر روز
یازدهم نوبت روز دوازدهم آید و نبض گرم باشد و اثر نضج پدید آید بحران اندر چهاردهم
باشد و اگر نضج اندر چهاردهم پدید آید بحران اندر هفدهم باشد یا اندر نوزدهم یا بیستم یا بیست
و یکم و بیشتر اندر بیستم باشد و چنانکه روز چهارم اندر از بروز هفتم کند یا روز هشتم
اندر از بحران دهم کند و همچنین اندر از بیستم کند یا بیست و یکم و همچنین اندر از بیست و یک
کند و باشد که اثر نضج که اندر هفدهم پدید آید ضعیف باشد و بحران از بیست و یکم
در گذرد و بچهل روز رسد و روز بیستم اندر از بچهل روز کند از ایام الواقعة فی الوسط
هرگاه که دانی نهاد که روز سیوم پدید آید باشد که بحران روز ششم کند و روز بیستم
و نهم اندر از کند لیکن اگر دانی نهاد باشد بحران روز ششم کند و روزهای گردی از آن
باشد نیک یا بد تمام یا ناقص بیست و نخورد است سیوم و چهارم همچنین بر ترتیب
تا بروز هفدهم پس هژدهم پس روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم اگر روز بدان اول و روز دوم

از جمله روزهای بحران شمرده اند از بهر آنکه چهی یوم روز نخست یا دوم بگذرد و از
بهر آنکه گفته تمن آن نفیر طبیب باشد آنرا بحران گفته اند و گویند گفته اند
از پس چهل روز بحران باشد لیکن بیماری تحلیل کند و از روز بیستم تا غایت
چهل روز دو سیزده روز است که در روز بحران باشد روز بیست و دوم و بیست سیوم
و بیست و پنج و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و سی و دوم و سی و سیوم و سی
و پنج و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و از جهت همان قوت این روزها را این مشیره
ساخته اند و نام روز که بحران در روز نیک باشد و روزهای بحران در روی بد و ناقص
باشد نوشته آمد تا بر خواننده این کتاب آسان باشد **اول روز** بحران بنت الله
و اصل **دوم روز** باتفاق اطبا بحران نیست سیوم روز بحران است چهارم های
کرم این روز بحران کند روز هم حکم این روز هم همان حکم دارد کم ششم **چهارم روز** بحران
و خرد هنده بود ششم و هفتم اگر این روز نشانهای بد ظاهر کرد در بحران ششم کند
و اگر نیک هفتم **پنجم روز** بحرانست و در این روز بحران نیک بود **ششم روز** بحرانست
لیکن بحران نیک نادر بود و اگر اتفاق افتد بارنج باشد و عکس **هفتم روز**

بحرانست اگر وضد روز ششم است و بحران این تمام ولی بیخ بود **هشتم** نوزدهم بحرانست
اگر بادر کند نیک نبود **نهم** بیست و یکم بحرانست و حکم روز سیوم و پنجم است و خبر دهنده
است از روز یازدهم چنانکه خبر دهنده است روز چهارم از روز ششم و هفتم روز
هم چون روز هشتم است **یازدهم** بیست و دوم بحرانست و خبر دهنده از روز چهاردهم
و دوازدهم هم حکم دهم و هشتم دارد و بعینه **سیزدهم** بیست و سوم نه ازان که نیک باشد
و نه ازانکه بد باشد میانه است **چهاردهم** بیست و چهارم بحرانست و از پس هفتم قوی تر
ازین نیست **پانزدهم** بیست و پنجم درین روز بحران باشد و اگر باشد نیک باشد
شانزدهم بیست و ششم حکم روز هشتم و حکم روز دهم دارد **هفدهم** بیست و هفتم بحرانست و خبر دهنده
از بیست و یکم باشد **هجدهم** بیست و هشتم اگر بحران کند از هفدهم باشد و نیک نباشد **نوزدهم** سی ام
درین روز بحران نباشد و اگر باشد نیک نباشد **بیستم** سی و یکم از پس چهاردهم هیچ قوی
تر ازین روز نیست و بحرانست **بیست و یکم** سی و دوم روز بحرانست لیکن اندر بیستم
قوی تر باشد **بیست و دوم** سی و سوم نه از جمله روزهای بحرانست این روز **بیست و سوم** سی و چهارم
همان حکم دارد که روز بحران نیست **بیست و چهارم** سی و پنجم روز بحرانست و از پس بیست

روز هیچ روز بدین قوت نیست **بیست و پنجم** سی و ششم این روز از روزهای بحران نیست
البته **بیست و ششم** سی و هفتم روز بحرانست حکم اطبا برانست **بیست و هفتم** سی و هشتم روز بحرانست
و بعد بیست چهارم بدین قوت نیست **بیست و هشتم** سی و نهم حکم بیست و ششم دارد و بحرانست
نیست البته **بیست و نهم** چهلم این روز حکم بحران نموده اند و نیست **سیام** چهل و یکم
بحران نیست این روز بیمعنی **سی و یکم** چهل و دوم این روز بحرانست بحکم اطبا پیشک
سی و دوم چهل و سوم روز بحران نیست البته و اصلا **سی و سوم** چهل و چهارم از روز بحران نیست
درست **سی و چهارم** چهل و پنجم از جمله روزهای بحرانست البته **سی و پنجم** چهل و ششم از جمله روزهای بحران
نیست و نبود **سی و ششم** چهل و هفتم از جمله روزهای بحران نیست و نبوده **سی و هفتم** چهل و هشتم درین روز
حکم بحرانست اصلا البته **سی و هشتم** چهل و نهم از جمله روزهای بحران نیست **سی و نهم** پنجاهم از
روزهای بحران نیست **چهلم** پنجاه و یکم این روز بحرانست و انچه پس ازین باشد ضعیف
باشد البته و هر بحرانی که پس ازین باشد ضعیف باشد چون یاد کرده امد است
که ناچار روز بحران و غیر بحرانه و قوت روزها و ضعف آن پیدا
هیچ اندیشه ازین شجره معلوم کرد و که روزهاکه در وی بحرانها تمام

وچک باشد که است **دانستن چهارم علامت** وچهاردهم وبیستم وبیست ویکم
وبیست وچهارم **وبیستم** وسی ویکم وسی وچهارم وسی وهفتم وچهل
جمله یازده روز باشد واز روزهای که کمابی در دریای بحران باشد وکابی نوکرام
است وچند است وآن روز سیوم است وپنجم ونهم ویازدهم وسیزدهم وهفدهم
واین جمله شش باشد وروزهای که دردی بحران ناقص باشد یا نباشد یا بحران
وباخطر کدام است وچند است واز روز ششم است وهشتم ودهم ودوازدهم
ویانزدهم ونوزدهم وهژدهم وتوزدهم وجمله هشت روز باشد وروزهای که
دردی بحران نباشد آن بیست ودویم است وبیست وسیوم وبیست وپنجم
وبیست وششم وبیست وهشتم وبیست ونهم وسی ام وسی ودویم وسی وسیم
وسی وپنجم وسی وششم وسی وهفتم جمله سیزده روز باشد مبلغ بیست
روز **دیگر دانستن اعدیم** تمام است چهل روز یاد کرده آمده است والله اعلم
بالصواب **باب چهارم اندر دلالت امیدواری وسلامت** بدرگاه که بیمار
برجلو تواند خفت روز دیگر بیشت باز بنشیند واندر بستر نشیب فرود وخود

از پهلو بدیگر پهلو تواند گشت ودیران شکل جنبیدن که در شدت عادت داشته
است این حد نشان قوت طبیعت است وامیدوار باشند خاصه که دم زدن
بیمار طبعی باشد ونبض قوی واگر بیمار پرهیز نکند وبیماری زیادت نشود نشانه
درست باشد از قوت طبیعت امیدواری وخواب یافتن شب وبامداد
که از خواب بیدار شود آسوده تن بوده وحاسها درست نظر بچون نظر شود نشان
نشان سلامت دماغ باشد وعطسه از پس سرسام نشان پاک شدن
دماغ باشد وبیابت وزنگ مرد بر حال خویش بودن نشان سلامت
خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد وهموار حرارت تب اندام
تن نشان سلامت از بهر آنکه معلوم کرد که در احشا آماسی نیست اندر تب
مطبقه ناقص بروز بحرانه نشان پاکشدن عروق باشد از غلوظت واندر
تب صفراوی تبر اگه آن آفتابیت خالی کوبند نشان خیر باشد واندر تبهای گرم رطاف
وقی وسیهاری واندر اربعول وعروق اندر روز بحرانه نشان سلامت باشد
واندر همه بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده وسلامت جگر ودیگر

احتقان باشد و علت بدان زائل شود و اگر خداوند خلاف و ذبحه را بر سینه
آماس و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را بظاهر دفع میکند
و همچنین اگر ظاهر حلق و زبان پدید آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند عرفه
کهن را اندر خانه آماس پدید آید عرفه بدان زائل نشود از بهر آنکه اندامها دوام
زدن را باندامهای متاصل مشارکت است و اگر خداوند دوار الشعلب دوا پدید
آید دوار الشعلب زائل نشود از بهر آنکه ماده بدو انتقال کرده باشد و همچنین اگر
خداوند ورم کرده و درد اندامها و تقرس را دوا پدید آید ماده انتقال کرده
باشد و علت زائل نشود و اگر خداوند [illegible] عطسه پدید آید فواق
زائل شود و الله اعلم باب چشم اندر شناختن علامات که اندرین موضع پدید
آید و نشان بیماری باشد هرگاه که اندر چشم و درون اخلاط بسیار افتد پس
نقره باشد و فالج و اگر اندر قصور دیگر باشد پس باشد که اندران عضو تشنج
افتد و هرگاه که چشم و روی سرخ میشود و از چشم آب بسیار آید و روشنائی
آفتاب نخواهد که پیوسته و از دیدن آن خلوتی باید پس مرسام باشد گرفتن

پوسته وکابوس بسیار مقدمه مصرع باشد اندوه بسیار و ناخوشی پوسته پی بسیار مقدمه صرع باشد دیدن خیال چون پشه پیش چشم یا دیدن چون دود مقدمه آب باشد در دقیقه صعب صداع پوسته پیدا کننده باشد بعلت انشار یا آب سیلان و کندی حاسها و اختلاج همه انواعها که پوسته باشد مقدمه سکته باشد بسیاری زکام و زرد و پیدا کننده بعلت سل و ذات الریه باشد و عرق آمدن بسیار از بعضی نشان استلا باشد یا نشان تفرق شدن اخلاط پیدا کننده باشد بسقوط قوت عرق ناخوشی پیدا کننده باشد به تنهای غلوط استلای مغلوط پیدا بایسته یا بدانچه خون از کلو بر آمدن کبود ثقل ناخوشی نشان تخمه باشد و دیگر اول ناخوشی پیدا کننده باشد به تنهای غلوط سقوط شهوت و کسر والم و مانند نشان استلا و مقدمه بسیار باشد سقوط شهوت باعث کشن و قولنج یا دادا از شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سودا المزاج سرد باشد اندر معده یا ماده یا بی معده سقوط شهوت پی قولنج یا دادا اندر معده نشان تری قی معده باشد از زدی تر شبها نشان صفرا باشد اندر معده از زدی تیز بها چون خرول و مانند آن نشان ماده غلیظ باشد اندر معده سر خی چشم و تیز کی روی و تنگی نفس

و گرشکی آواز مقدمه جذام باشد بسیار و طبا مقدمه خراجی باشد بزرگ بسیار شده و مقدمه دیدغلیم بهق سپید بسیار لازم مقدمه برص باشد نشان پوسته مردم مدت تر دارایم کننده بمرگ مفاجا باشد کرانه مقدمه و خلیدن و تندد کرانه رجگر باشد و سل سبوس سیاه باشد و اندرون نافی باشد اندر مقدمه بجگر شپشه سپیدی ثقل و اندرکه آن نشان سده و مقدمه یرقان باشد و اندراعلم [illegible] نشان ضعیفی جگر باشد و مقدمه استسقا باشد و گرانه و تندد تهی گاه نشان آفتی باشد اندر کرده سپهال کر مقعد را بسوزد پیدا کننده باشد بسیج امعا سوزانیدن آب تا فتن پیدا کننده باشد بدانکه اندر شانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد کرمیب کرم خورد باشد مقدمه بواسیر باشد والله اعلم [illegible]

نشسته آن زدودیدنه کرانه بیمار بها سلیم گران سنگ باشد و اندر بیمار گرفته و آنچه بدان ماند اندر اشهال نوبت میزد و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده شود و تاسه صعب خیزد با ضعف و خمودن پدید آید پس دیدن و تاریک شدن چشم تولد کند و درد دل خیزد و بیقرار شود بیمار هلاک شود و اندر تهیان بلغمی در اول نوبت

میرند و نشان حرکت آن باشد که مدت سرما دار کرد و گرم شود و نبض ضعیف و شعاعات
نماند و کم کم آرد و سبات پدید آید و درین میان هلاک شود و در بعضی حرکت دران
باشد که اندرو قت تب که اعراض تب و بیماری صفرا باشد و اگر اندر ابتدای نوبت یا آخر
تر آید یا اندر انتها و اگر علامتها ایدنه اندرین وقتها پدید آید گویا دکرده آمد تمر باید
ترسید و هر بیماری که اندر ابتدای تب یا اندر وقت تزاید میرد پیشتر اندر تبهای میرند که
سبب آن اماسی باشد اندر اندامها از اندرونین و در نوبت که ماده در حرکت باشد
و در بیرون موضع والم زیادت کرد و اگر سبب آن سبل باشد پدید یا اندر بیماری گویا
آن سخت بد باشد و طبیعت از حرکت آن عاجز شود و مادهٔ طبیعت با آن بجوش
آتش اندکی در زیر همه بسیار فرو میرد یا بجوش حاکم کرد و بر اکثر بیفشارند و اندر وقت
انتهاء تب نیز میرند لیکن بسبب آنکه طبیعت از ماده عاجز شود و نا در اندر انحطاط
نوبت تب نیز میرند لیکن در نوبت غیر لیکن در نوبت که اتفاق افتد غیر ایشان در حال سبب
ازمیاب نفس چون اسهال قوی و خشم عظیم یا غمی عظیم یا سکار عظیم و اگر چنین باشد
و سبب دیگر چون طعام یا شراب ناموافق بسیار خورد که نیرو ضعیف

است که این انحطاط بزور باشد و راست نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد
و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نبض ضعیف و آهسته شده و بدان ماند که تب اندر
انحطاط است و نیست از بهر آنکه انحطاط راست قوتها باز آید و حرارت غریزی برافروزد
و نبض قوی تر شود و نظام کرد و اما اندر آید که اندر وقت انحطاط بسیار میرند و چنین
بسهال میرند و سبب آن بسیاری ماده باشد و نباشدن که همه انحطاط بجنبانیده باید
بیرون آید بقاهر نرسد و باقی باطن باز کرد و در اسهال تولد کند و احشاء را بر نخاند و
میکند و نا هلاک شود و علامتهای بد اندر بیماریها دیگر اندر چشم و بینی و گوش افتد
بد پدید آید چشمها در اندر شود و بینی باریک شود و سرد شود و باشد که سرخی کبود
شود یا سیاه و گوش بجنبن سرد و تشنج شود و زبان کبود شود یا سیاه و پوست
پشانی کشیده و جایگاه کبود پوست بر یکدیگر و بر چیزی پوشیده و نهد تا خشک شود و پوست
پشانی بر استخوان چنان شود این همه نشان سرد شدن خواست و مردمان آزادت
عزیز و نا رسیدن باطراف و با خو سیاهی چشم بالا برشدن گیرد و سبب بد پدید آید
و جمله علامتهای بد است که به بیماریها باز افتد و در بیماری فرو گذارد و در نشیب

فرود آید اندر بستر و مدان بر هم سایه دهد کسی را باشد که در بین رجعه و مدان ما
که پوشیده بودی برهنه شود و چشمها کشاده باشد و بیضه باشد که بدست حرکت کردن گیرد
چنانکه کسی پیش چشم او بیضه انگشت بر دیواری ماند چنانکه کسی بگاه از دیوار
برون کند و بیضه انگشت بر جامه ی ماند چنانکه کسی زیرا ز جامه بر چیند این همه علامتها
بداست و نزدیک بوقت مرگ باب یازدهم اندر علامتهای مرگ و در عملی این بخش ازین
کتاب مشتمل است بر هفت مقالت و اندر هر مقالتی دو هر بابی سخنی که ازان باب مقصود
آن نکته باشد کرد و پیشتر کتابها اگر چه دیده نیامده و غرض اهل علم و اهل تحصیل از مطالعه
کتب آن نکتها باشد هر یکی بشمری که این کتاب را لایق باشد یاد کرده آمده است
چنانکه مقصود مفهوم کردد و هیچ چیزی بدریوزه نشیده نماند و الله اعلم بالصواب
فصل اندر وصیت اول است که طبیب را کوش بدان باید داشت مقالت دوم
اندر علاج جملی اندامها اندر بابی اندر آن شش باب است باب اول اندر بیماریهای
سر و بیماریهای دماغ باب دوم اندر بیماری چشم باب سوم اندر بیماریهای کوش
باب چهارم اندر بیماریهای بینی باب پنجم اندر بیماری زبان و دهان و حنجره و خناق

باب ششم اندر بیماریهای کام و زبانه و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه
و ضیق النفس باب هفتم اندر بیماری دل باب هشتم اندر بیماریهای معده باب نهم
اندر انواع سهاک باب دهم اندر انواع قولنج باب یازدهم اندر بیماری مقعده
باب دوازدهم اندر بیماریهای جگر باب سیزدهم اندر بیماری سپرز باب چهاردهم
اندر انواع یرقان باب پانزدهم اندر انواع استقا باب شانزدهم اندر بیماریهای
کرده و شانه و اعضا رشاسل باب هفدهم اندر بیماریهای زبان باب هژدهم
اندر اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و دالفیل مقالت سیوم اندر تب آبله و حصبه
و ماندن آن مقالت چهارم اندر آماسها و جراحت و ریشها مقالت پنجم اندر علاج
شکستکی استخوان و کرمکی و بیرون آمدن بندها مقالت ششم اندر تدبیر زینت اندر
جای خویش و آن پاک داشتن بشره است یعنی ظاهر تن مقالت هفتم اندر علاج
زهرها مقالت نخستین اندر وصیتها کر طبیب باکوش بدان باید داشت طبیب را
که بنزدیک بیمار اندر رسد پس از انکه شرطهای امانت دینی و شفقت مردی
بجای آورده باشد و چشم و کوش و دست و زبان از زشتیها بسنده کی نکاه

بایدداشت نخست بایدکه نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدان طریق که اندر نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است پس آنروز و روز دیگر که گذشته پرسد و بداند تا قوت بیماری امروز بچون قوت بیماری دیروز است یا کمتر شده یا افزون تر است و فردا نیز احوال بپرسد اگر هر سه روز یکسان باشد حکم کند که بیماری بنهایت رسیده است و اگر هر روز میفزاید حکم کند که بیماری اندر ترایدست و اگر هر روز میکاهد حکم کند که بیماری اندر انحطاط است و بپایان رسیده است بدین پرداخته شد تا چنانکه در بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است و باید پرسید تا بیمار در بیخ عضوی اعلی همی یابد و اگر می یابد معلوم گردد که عظم بیماری اندران عضو است و اندر آغاز تب باده بدان عضو ریخته میشود و آن عضو را قوت دهد بقضای یا بطولی موافق صفت غاذیه و فعل یکویند عدسی عقرب و ساق دنار پوست و جغندر و کلم خ و برگ مورد از هریکی را راست راست به پزند و نوقه بدان آب تر میکنند و بران عضو می نهند و فعل آن غاذی میکنند و احوال جواب به پرسند اگر بیمار خواب می یابد بداند که دماغ بسلامتیست و آن نیز همچنین

و امید داشت و اگر خواب نمی یابد علامت مخالفان باشد و از شهوت طعام به پرسید اگر شهوت برجای باشد و اندک اعضای غذا بسلامتست و امید داری زیادت باشد و اگر نه بضد این باشد جایگاه خواب لایق حال بیمار بفرماید ساخت و شربت دردره و دختکاران اختیار کند چنانکه باید و اندر بیمارگرم خانه خنک می باید کرد و بیمار را بجامه پوشیده می باید داشت تا خنکی هوا و راحت آن بدل او نیرسد و نون او سرد نشود و حرارت باندرون تن او باز نگردد و اگر بیمار کودک باشد یا اهل شحم یا قوت او ضعیف باشد و چیزی آرزو کند متابعت آرزوهای او باید کرد و ازان نوع یا مانند آن چیزی اندک دادن و باید دانست که حال قوت اندر بیمار چون حالت شیشه است اندر سفر یعنی چنانکه مسافر شیشه نگاهدارد تا سفر بدان تمام شود طبیب باید که همه غایت بنگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیمار بدان بپایان رسد و بدین سبب گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که داند سبب بیماری بدان زیادت شود لیکن مر بدان نگرد که بیمار را درست قوت مشغول باشند و این چنین باشد که اندر تب تق بیمار را

غرض اقدم طبیب اندرعلاج بحرارت تب کفایه نکند مگر آن را بشراب تر کند و دهد تا قوت بازآید و هم ازین نوع در قولنج سود بیرگاه که درد سخت پدید آید و رو بضعف کنند و دهد تا بیمار ازان دردی بخیر شود بدین طریق عارض قوی را زایل کند پس بعلاج واجب بازآید و آنجا که قوت قوی ترباشد استفراغ حاجت آید بیچ توقف نباید کرد و آنجا که قوت ضعیف باشد سخت بفتد قوت باید کرد و پس استفراغ کردن و آنجا که باستفراغ تمام حاجت آید یکبار بطبیعت الحاح ننماید کرد و تنها بین استفراغ باید کرد و اگر بیمار خطرناک نباشد و این بود که قوت چندان پایدار بود که ماده بپخته شود و زود باستفراغ و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک باشد علاج قوی را تاخیر باید کرد تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماری کهن هرچند روز در علاج فترت می باید آنگه تا هم قوت نگاهداشته باشد و هم بیمار ازان علاج آسایش می یابد و طبیعت از پس فترت علاج را قابل تر باشد و دلالت کننده تر آید از بهر آنکه در مدت درازاسب بر مداومت بر علاج طبیعت یاد دارد ذکر کرده شود و منفعت آن پدید نیاید و پیرچه روز شرتها اگرچه همه از یکنوع بود

بیکبار مدل می باید کرد تا طبیعت یا یک چیز خو کرده نشود و بیرگاه که طبیب اندر علاج یکطریق می سپرد و هیچ اثر ننماید بلکه آن بیا باید گشت و اگر بحقیقت داند که بر صواب است اگرچه اثر دیر ظاهر شود از علاج نباید گشت و اگر اندر علاج خطائی افتد و اثر خطا ظاهر شود ازان طریق زود تر باید گشت پیش ازانکه اثر قوی ظاهر کرده و اگر بیمار هفتم یا بدر خلاف قیاس بران فریفته نباید شد و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضی زایل پدید آید نباید ترسید که عارض زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب تن آبادان را شفرانه بیشتر باید کرد و چار ناک مدلل تر را علاج بتغییر مزاج باید کرد و اشتراغ کمتر و اندر بیماری خوشی بیمار باید جست و با مزاج ایشان باید ساخت و تدبیر قوت دل باید کرد بهرچه ممکن تر کرد و دلم و دل با خوشی دور باید داشت و بعضی را به بشارتها و امیدها و بعضی را بزدوجواهر و خران و بعضی را بحضور دوستان و مونس او و بخوش کردن بشاد شود و قوی دل کرده و اندر کما بیحت و سرسامی سخت هیچ علاجی قوی تر نباید کرد و آنجا که باشتراغ و تغیر مزاج حاجت آید و بگیرد باشد که بهر دو سه روز راست باید یعنی بیحت باید داشت چنانکه اندر بیحت صفرای آب آهن سیاه و طبیب تا تواند که علاج نفتد کند برادر مشغول نشاید

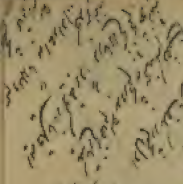

پا اندازه باشد پس از انکه استفراغ کرده باشند قرص کافور بدهند و هر روز که تب کمتر شده شود باز از بن ناشتا تک به بندند چنانکه از رنج بستن از بکه آگاه باشند و بکران اندر آب گرم نهند و بمالند پس بکشایند و بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از سوی شانک و مرزه از جهت نرم و شتن و سکه و اندر زشیها بر رگ جنبند در انگشت و بنگرها نشی دهند و از جهه باز گرفتن طبیع از نارد انک و زرشک و اب سیب ترش و اب لیمو ترش و اب غوره یا شیره بادام بریان کرده و اگر اندر هر مزوری تخم خشخاش کوفته در انگشت صواب باشد و از جهه تسکین صفرا چون افتیمون اندر سکنجبین تقشر و زیره پاچ یا عناب در وی خیسانند و این علت بالغت یونان فلغونا گویند اللهم اعنا بر آن زبان و دهانها خشک و تب گرم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب باشد که زبان بگیرد و روشنائی نخواهد و بیان این علت و علاج او بر نطیس آنست که این علت را تخت فصد کنند یا جامست و دیگر علاجها بدان نزدیک باشد و نیز باید که بیخته قوی تر با سپهلی قوی تر جامت آید و این را بفارسی گویند و داده آن بخاری باشد که از بلغم غلیظ بر آید و بسبب آن تخم و بسیار

خوردن بود از طعامهای سرد و تر چون ماهی تازه و گوشت گاو و بیار بخشد و عام و ترش متواتر عدد نبض بسیار و آب و دهان بدین سخت خشک تیز پشیمانی تیز نهادن پس بیاره فیتراو شخم خطمی مرکب کرده اندر مطبوخ افتیمون دادن پس هر بامداد کلنگبین دادن و مناصل را بر مرخ قسط دانه آن مالیدن و کرنب با گشنیز دادن که در و پودنه کوی و زوفا خشک و تخم کرفس و بادیان و ستر و مانند آن بخته باشند و اگر کرنب کمتر آید بادیان تر و برگ کرفس قدری نخود اندر وی نهند بگیرند شخم خطمی و افتیمون از هر یکی بگشت بسفیج بگوفته و شت پودنه کوهی بگشت بر نهند چنانکه رسم است و به پالایند و دو درم سنگ بوره خرد و دو درم سنگ انگه حل کنند و ده درم سنگ رو غن زیت ده درم فانید در انگنند و بکار دارند و شیاف از تربت تراشیده باز صابون یا لذ شخم خطمی و بوت و نگ و فانید بر شته نهند و پس از انکه همه بهم آشفته انها کرده باشند بخار سر که بود نرم شاسا در وی بخیسانند به پنبی او بپرسانند و بداروی لطیف کشنده و غرغره

کنند وغلغل وجنبیدن بسیار می‌نمایند تا عطسه می‌آورند و در هیچ وقت نگذارند که خواب
غرق شود و غافل و بیخبر باشد مانند آن می‌دهند و اگر دراز کرده و جنبیدن بسیار ما بگذارند
سر برداشته بیدار شود و ضمادی از جنبیدن بسیار و سفرد و پودینه کوهی مقدار و سرکه عضل سر برداشته
بر سر مالند و نطول از بابونه و پودینه و خام و مرزنگوش و بشت کبار و از زدو
مور سر دم سوخته با سرکه سر برداشته بر سر دست نافع ما بیان سود دارد و علت
سودای است و از بهر آنکه کویر دماغ نازکست و کوبیدن و نفسها که در دماغ است
روشن است و سودا غلظ تیره و تاریکست و هرگاه که بخار سودا بدماغ برآید مزاج
دماغ بگردد و این بخار با روح و نفسها بیامیزد و روح تاریک و تیره شود از بهر آنکه
مردم از هیچ چیزی چنان ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز شاد و ایمن نباشند
که از روشنائی از بهر آنکه در تاریکی دوست از دشمن نتوان شناخت بدین سبب
همیشه از تاریکی بترسد و بگریزد پس ضرور کسی را که تاریکی از اندرون دماغ او
بترسان بود از بهر آنکه از تاریکی بیرون نتواند کرد و از تاریکی دماغ خویش
و خویشتن نتوان کرد و خداوند این علت همیشه ترسان و بدگمان باشد

و پوسته و خشک و کوفته باشد از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج آن سرد
و خشک و فعل سودا سردی و خشکی قبض است و چیزهای خشک و غلیظ هر نقش که بگیرد تنگ
نگاه دارد و دیر بگذارد همچنین هر خیال و صورتی که خداوند این علت را افتد و بدو اندیشد
از وی زایل نشود و این علت بشارکت معده و سپرز بسیار افتد و هرگاه این علت
بشارکت معده باشد خداوند این علت را از قی کردن راحت رسد و آن را مالیخولیای
مرافی گویند و سبب این بسیاری سودا باشد که هر روز از سپرز بمعده برآید و در مضم
معده تقصیری باشد بسبب آن تقصیری بادها در معده تولد کند و معده منتفخ شود
و بر طعام مشتمل نتواند شد و قوت دافعه بدان سبب کار خویش تمام نتواند کرد و چیزی
از آن در معده بماند کرم شود و بخار آن بدماغ برآید خداوند این علت
بسیار مور و سبز مور بیند لون او سبز کونه نباشد و باشد سخت سرخ باشد
یا اسمه بود و کف او قوی از اندامها خود سوین باشد از بهر آنکه وی این اندامها
باد بسیار تولد کند و باد قوت سوی بالا کند و حرکتها چشم ایشان بوسته باشد
چنانکه یک چشم بوسته بهم نیز نهند و سخن بشتاب نامبین گویند و دل و جگر ایشان

کرم باشد و بدین سبب سودای سوخته در تن ایشان تولد کند و دماغ ایشان تر باشد
و بدان سبب نزلهای بد زنده بسیار باشد و در احشاء باد و قراقر بسیار باشد
و بدان سبب سودا در غالب شود و بعضی را سبب تقیر عظم بعارت از دهان میرود **علاج**
درین علت استفراغ بسیار و پیش از تبر استفراغ تر تنها و غذا لطیف و خشک
باید داد و کار باید آب نان بکار باید داشتن و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر مبدا علت
از دماغی باشد رگ حاقن بگشایند تا مادّه از دماغ فرود آید و اگر مزاجی باشد رگ باسلیق
باید گشادن یا باسلیم و اگر معده ضعیف باشد اندر قصد توقف باید کرد تا آنگاه که هضم
اگر خون سیاه باشد چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نباشد نشان
آن باشد که مادّه هنوز اندر دماغ است و اندر همه تن پراکنده نیست رگ شاهی زدن
سود دارد و دوای مسهل نخست ایارج فیقرا و نیز غاریقون و افتیمون و شحم
حنظل و مر یکسان پس مطبوخ افتیمون و حب الصفیر و ایارج لوغاذیا هر روز
باید یا هر سه روز معجون نخاع اندر مطبوخ فستقین میهند و نیز بگیرند و غاریقون
یک درم سنگ یا بیشتر سنگ تفلی یک درم فاید یک درم بکوبند و بسرشند و افتیمون کوفته

با مویز دانه بیرون کرده بسرشند و هر بار بدو بخورد هم سنگ هر دو افتیمون کوفته یک درم
با سنگبین سود دارد و دوا را بتر یاق سان الفور و بفتح قوت دهد و اگر مزاج سودا باشد
دوا را با مشک و مشرود لیطوس در یاق بزرگ دهند **صفت فتوح** بگیرند بادرنجبویه و
بوست ترنج فوفل مصطکی قرفه جوزبویا قاقله نارمشک هم سه درم سفیدروی
زنجبیل و زعفران قرنجشک هر یک از هر یک دو درم سنگ مشک تبتی دانگی و نشوی
بلیله کابلی چهل درم سنگ شیرخشت آمد شصت درم بلیله و بلیله در مقدار دو برابر آب
بپزند تا به نیمه باز آید به پالایند و انگبین بر افکنند و بقوام آرند و دوا با بدان
بسرشند و شربتی دو درم سنگ و اگر مادّه ضعوانی باشد گرمابه و آب نان بکار
دارند و استفراغها با دوا انجمن باید کرد و ما را انجمن بسکنجبین افتیمونی باید ساخت و اندر
میانه روزها ایارج فیقرا با سقونیا مرکب باید داد و اطریفل کوچک با ایارج فیقرا
سود دارد و بکوبند اطریفل چهار درم سنگ افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم
سنگ بسرشند و بدهند و اگر معده ضعیف باشد کمتر کنند و عود و مصطکی دهند
علاج دیوانگی هم ازین نوع نوشاند و گوشت بریان و زرشک کند و در شربت خشخاش بشیر

دماغ آنچه برسری نهند وشراب خشخاش دهند **علت** این علتی است که بیاز بجون خفته باشد **علامت** اگر بیدار کسند زود بیدار شود و سبب این بخار کرم و تر باشد واگر در بیدار شود سبب آن رطوبتی غلیظ باشد اندر مقدم دماغ **معالجه** اگر زود بیدار شود اباریج فیقرا و افربیون کشنیز هند داطراف می بندند و می مالند و بلیخ با بونه می شویند و سر که در روغن گل می بویانند و اگر دیر بیدار شود حقنه نیز استعمال می کنند پس اباریج فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و تمک کبیر کنند و بر سپل بشیار بهند و باداد مطبوخ افتیمون با بجون بنجاح دهند و هر بامداد بسرکه استفراغ فرمایند و بلوق اسقیل مسهل دهند و نطول از بابونه و اکلیل الملک و سداب و مرزنگوش و نعنا و سعتر و برگ مورد بر سری بچکانند و فربیون و جندبیدستر بر روغن سداب سوده و صدغ بر پیشانی او طلا میکنند **فرق میان کردن** علاج آن بعلاج سبات نزدیک است غرغره میوزج و حرزل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته بر آنکپان سرشته سود دارد و وج بر برده در نخیل پرورده و بجون بپسان داشتن سود دارد **صفت بجون بپسان** بگیرند کندر روج و سعد و دارفلفل و زنجبیل از هر یک ده درم

روغن گاو دو آنده جزو آنکپان سه جزو دارو ها کوفته و بیخته و بروغن گاو چرب کنند تا بکپان بشیرند و اندر ظرف آکنده چهل روز اندر میان جوی نهان کنند پس بکار دارند شربتی دو درم **صفت** این علتی است که ناگاه افتد یکبار راه بر اندن قوت روح حیوانی از دل بسر و دماغ و راه فرو آمدن قوت نفسانی از دماغ بهر اندامها بسته شود تا همه اندامها یکبار فرو مانند و حسها باطل شود و خبر حرکت دم زدن هیچ حرکتی دیگر نماند و سبب آن خلط غلیظ و لزج باشد اندر تجویفها و منفذهای دماغ و بسیار باشد که سبب سکته غلیظ بود چنانکه همه رگها و شریانها و تجویفها دماغ پر شود و شریانها بسبب پر حرکت نتوانند کرد و سکته فرو گیرد و بعضی از طبیبان این نوع را خناق طبی گویند **علامت** گرانی سر و دوار و طنین و دوی و کسلانی اندر همه کنها و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها بر هم شدن و دندانها در خواب و امتلاء دهان و کهار کردن و سرد شدن دست و پای اینها همه مقدمات سکته باشد و گنگی اندر سکته نشان زیادت شدن باشد و نشان صحیح علت دشوار دم زدن باشد و نشان بسیط علت آسانی دم زدن باشد لیکن اگر دم زدن

پی نظام بود نشان دهد طلب شهوت باشد که سکنه کرده است یا مرد
است بلکه چشم باز کنند اگر مرده باشد حدقه ناپدید بود اگر سکته باشد صدقه
برجای باشد **علاج** سخت بروغنی چرب کشند بروغن سوسن یا روغن گرد یا ایاج
فیقرا آلوده کرده و بحلق فرو گذارده بشد که قی کند پس حقنه نیز بکار دارند
و دهد نشیت و کردن بروغن فربیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرگ یا تمر و
یطوس با سکبنجبین یا انقروبا یک مثقال حلتیت یا جند بیدستر یا سکنج اندر
ماء العسل مل کنند و بحلق او فرو ریزند و سر بستر و دهن و بینی جند بیدستر یا بگرم
گرم کرده بپاشند و بر سر او طلا کنند و سداب و جند بیدستری بیامیزند و بینی
کانک با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند و قرنفل و سنبل و دیر بوی و جوزبویا
و مرو همه کوفته و کرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده و کرم
کرده بر سر او نهاده سود دارد و از پس اشوانی کرمایه خشک و اندر آب کرد
نشاندن سود دارد و هرگاه که سکته کناده شود بیست و چهار روز همین
علاج میکنند و طعام نخود آب و شوربا بگوشت کبوتر یا کبوتر بچه یا سپستر

و داروئی و هر با باد و ما را اصول دهند یا روغن سپستر یا روغن بادام تلخ و هر یک نیم
ایاج فیقرا دهند با شیر و نمک و افتیمون و غاریقون **علت** این علتی است
که اندام مردم بر طبیعات خویش نماند و افعال او اجناس و حرکت پی نظام
شود و سبب این سه باشد تمام اندر منفذ اعصاب و مقدم دماغ بدان سبب
تشنج پدید آید و اگر سده تمام بود حس و حرکت همه باطل شده
و اگر سده نبود حس و حرکت اندامها بنظام کمتر **سبب** تشنج آنست که
دماغ از یکبختی و بخاری ناخوش که بدو رسد گرم جوید و خوشتن بدین سبب فرا
هم کشد چنانکه معده طعام ناپسندیده را خواهد که از خویشتن دفع کند و خویشتن
را فراهم کشد و فواق و تنوع کند دماغ نیز هرگاه که گیشی ناخوش بدو رسد
خویشتن را فراهم آرد و بدان سبب اندر عصبهای چشم دروی و اندامها حرکتها
مختلف و اضطراب پدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مردماخ
راچون فواق است معده راچون معلوم شد که صرع تشنجی است که سخت
در دماغ افتد بدان می ماند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ

لیکن وضع عطسه بسوی پنی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف
و وضع صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیف قوت بهر دو جانب باشد بهر تمامی بخاری و کیفیت
بد و ناخوشی بدماغ رسد صرع نیفتد و اگر این بخار پوشیده اندر دماغ بود در صرع
لازم بود و ما می بینیم که ناگاه پدیدی آید و زود زایل میشود از بن جا بدانیم که آن
بخار پوشیده اندر دماغ نیست از بهر آنکه عارضه که بکبار پدید آید زود زایل شود
بسبب آن نمایند و ساکن نباشد پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه بدماغ
نرسد و مدد آن زود گسسته میشود و آن بسبب مضمور دیگر است و از ان
عضو بدماغ میرسد پخته از اخلاط معده می باشد و اندر پس زرد اندر اطراف
و بعضی باشد که صرع پن تشنج پشد از بهر آنکه ماده رقیق باشد و اندک و سخت
بد نباشد بدان سبب که پن تشنج بگذرد علاج تباید آن زایل شود صرع زدا باشد
و گاهی زیر زبان سیرد از چیزها که موجب خشم باشد خشم گیرد سبب و از اعراض
مالیخولیا و تفخ خالی نباشد علاج اولا صرع را خوب شناسی از گرما و سرما
نگاه باید داشت در گذر باد و کنار آب نباید نشست و جماع و مستی و نهار

گرما به در ماندن و از جایگاه خود نگریدن و بایستادن و نظاره هر چیزی که چشم
خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرینی نشاید خوردن که زیان دارد و گرفتن صرع
را بیفزاید و گوشت بز بسیار خوردن هم باشد که صرع آرد و پلیل و خردل و پند
این زیان دارد و گوشت تذرو و دراج و طیهوج و گنجشک و سرخی گوشت
بره و بچه خشک مغز بریان و با عسل با نخود و دارچینی و کشنیز خشک و دیگر
هر چه مست زیان دارد و داروهای گرم اندک اندک تبدیل باید کرد
حال صرع اندر هنگام صرع راست کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ
او گرم کنند چنانکه در علاج سکته آمده است تا زود بهوش باز آید و چند
بستر ماهیت در بار العمل کنند و در حلق او ریزند و هر دو شب یا هر
شب نیم درم سنگ ابارج فیقرا بدهند و استفراغ بجب قوقایا و حب الجوهر
و ابارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کند و تغیر مزاج بتریاق اربعه و معجون
سیسالوس بهتر و دیطوس و تریاق بزرگ کنند و اگر دود دانگ شیر خشک
و شرود دیطوس ترکیب کنند صواب باشد و سلیشا با آب مرزنگوش و پنی

چکانند و اگر صبح معدی باشد قی فرمایند و یارج فیقرا بپوسته میدهند و این ضماد
بر معده می نهند بگیرند گل ارمنی و سنبل و مصطکی و قشور سوکندر کوفته و بیخته
بشراب سکه بسرشند و بر معده نهند و اگر بجا راز اطراف برآید بگیرند مثل دوا
فرفیون و عزدل و بصل و بلادر هر یک بسرشند و بدان موضع نهند تا ریش کرد
جوارش سیمیا یونس بگیرند سیمیا یونس و عاقرقرحا و اسطوخودوس از هر یک دو
درم غاریقون نخدرم قردمانا حلتیت و زراوند مویج از هر یک ده درم نیم
همه بکویند و بپرند در سکنجبین که از آب بصل الخار و انگبین کرده باشند بسرشند
هر بامداد دیکدرم با یک مثقال بره که سود دارد علاج این را بتمامیت در
عرب خالج خوانند که در نیمه یک خرپره آید حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا کرد
و نام این علت از نیمی گرفته اند و بدین نام سنت یک نیمه تن نخوانند علامتهای
نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و بول اندر بیشتر حالها سفید باشد و سرخ
نیز باشد و سبب سرخی یا درد سخت یا آماسی یا ضعیفی جگر باشد یا ضعیفی کرده
بر گاه که عضو مفلوج بر نگ خویش باشد و الا خز و کوچک نباشد امید واری باشد

و بر گاه که بر خلاف این باشد نشان صعبی این علت و نا پذیرفتن علاج بود
جمع آن اولا تا چهار روز یا هفت روز نگذرد و هیچ علاجی قوی نشاند کردو اگر
علت سخت قوی باشد چارده روز و لیکن حقنه تیز روا باشد و ما را الاصول
که سخت قوی شد و سکنجبین عضل با اندک زدغاری خشک صواب باشد و از پس
چهار روز یارج فیقرا دهند و از پس یکهفته ایارج غاریقون و شحم حنظل و تنگ
دهند پس استفراغ قوی بحب فرفیون و حب شطرج و حب قوقایا یارج فیقرا
مرکب باید کرد و بطبخ افتیمون و از پس استفراغ ما را الاصول قوی دادن و انگزد
درما را الاصول مثل کرده دادن با ما را العسل و طبیخ کندم با انگبین اگر قوت باشد
و اگر ضعیف باشد کنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن دهند و قی کردن سخت
سود مند باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج بفصد
باید کرد از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونست و اگر ماده بلغمی باشد سخت
یکشربت سنجبین یا مقرد دیطوس یا تریاق فاروق یا القرقرحا یا یک مثقال سکنج
یا جاوشیر یا حلیت اندر ما را العسل بدهند و پس یکساعت فصد کنند و بعضی

اطبا فرموده اند که هر روز مثقال ایارج فیقرا دیم مثقال غلغل ترکیب کرده با عسل
بنایند و تا در معده دیر بماند و اثر آن قوی تر شود و بعضه فرموده اند که چند بیدستر
و ایارج نخانیم می باید داد یکدرم تا به پنجدرم رسد **علت** علتیست که اندر عضلهای
چشم و روی پدید آید و ابرو و لب و پوست پیشانی از حرکات خویش بازماند
و کژ شود **علامتهای آن** خداوند این علت آب از دهان راست نتواند انداخت
و با دوست نتواند دمید و اگر سبب تقوه تفیخ باشد صاحبش درست باشد و پوست
عضله مدوری برنجخته باشد و اگر سبب استرخا باشد صاحبش با خلل باشد و پوست عضلهای
روی نرم باشد و چشم فرو سوی فرو آمده باشد و غشاوه کمام فرو آمخته باشد
علاج آن احتیاط است که تا چهار روز یا هفت روز بگذرد علاج نکنند لیکن اگر
طبع خشک باشد روز دویم بخچه معتدل طبع فرو دارند و اگر با تقوه علامتهای
فالج پیوسته باشد در حال بخچه تیز با نمبل قوی استفراغ دهند تا بخچه نگذرد استفراغ
قوی نکرده شود و نیز غرغره و عطسه علاج نباید کرد و از آنرا که علامت فالج باشد
از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس هفت روز بخچه تیز استفراغ کنند

یا حب ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا گوشت کفتار یا گوشت کور خر بزند و بخورند
و بر سر و پس کردن نخاد کنند یا بدو غر زیت یا بی روغن و بوره و زوفای خشک
و حاشا و مقدار اندر سکه بیزند و روی و مهره ای کردن بدان می مالند و خردل سود
بسر که بر صداع و نیز ادویه مالند سود دارد و بپوسته جوز بویا در دهن دارد
و کندر و قرنفل می خایند و زیر کلیک با شیر زنان در بینی او بچکانند و عصاره
بچکند و عصاره مرزنگوش در بینی بچکانیدن سود دارد و بگیرند بوره سه درم
و نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر بخچدرم بکوبند و بیزند و بسنگبن غرغره کنند
و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نباید چکانید **سر کشتن** چاره ندارد
و سدد نیز گویند و این علتیست که مردم چون برپا خیزند چشمشان تاریک شود
و بیم باشد که بیفتد و جان نماند که جهان گرداو میگردد و سبب خاصه ترین
علت خلطی باشد اندر تجویف دماغ و بهر حرکتی بخاری از ان خلط برخیزد
و اندر منفذ دماغ بگردد و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم
یا اندر گرده و شانه و سبب شاذ کت بدماغ برآید **علامتهای آن** اگر ماده اندر

تجویف دماغ باشد و از راه لازم باشد و اگر از عضوی دیگر برآید سخت زیان آفت
آن عضو پدید آید پس دوا را حادث کرد **علاج آن** اگر ماده اندر دماغ باشد
حب صبر با ایارج فیقرا و حب محقق یا حب اصطمخیقون دهند و اگر شرکت معده
باشد قی فرماید و از پس قی معده را با طریفل کوچک دلکشا و سطیخ و عود و عوت
دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و اندر طعام کشنیز بکار دارند و اگر ماده صفراوی
باشد معده را از پس قی بشراب غوره و شراب لیمون و مانند آن قوت دهند و
اگر دماغ سخت ضعیف باشد باد او و بنفشا نگاه دارند و چواندک کشنیز خشک
بریان کرده با شکر بمایند و لختی روغن گل یا روغن بنفشه بر چکانند و بدهند و از
میوها سیب آبی و امرود موافق باشد **گاه بود** علتیست که چون مردم ذرجاب
روند نداند که چیز گران بر سینه ایشان نشسته و می فشارد نفس او تنگ شود
و آواز شنوا نداند و نشنوا نده چنین و این علت چون بسیار افتد مقدم صرع باشد
یا مقدمه سکته **علاج آن** اگر خون غلیظ دارد و تخمت رگ باید زد پس استفراغ
کردن با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون یا حب اصطمخیقون یا با ایارج لوغاذ

انجمون و غذاهای لطیف اندک تر **تشنج** و آنرا **تشنج** گفته نوعست یکی آنکه تخصیب
و عضله عضوی متمکن گردد و عضله هم باز آید و کوتاه شود و پهنای آن زیادت
شود و بدان سبب آن عضو را در زیر توان کردن **دوم** عصبها و عضلها از رطوبت
اصلی خالی شود و بسبب استرخا و تحلیل کم پیش ازان بوده باشد و این را **تشنج**
خشک گویند **سیوم** آنکه در باب صرع گفته آمده بهت **علاج تشنج** استفراغی
یکبار افتد و **تشنج** خشک اندک اندک و از پس استرخایی بسیار افتد **علاج** اما
اما **علاج تشنج** استفراغی بمجون علاج صرع بهت روغنی بسط و روغن سداب
مالیدن و تکمید کردن بنمک سوده و هر از سفند و اندر طبیخ بابونه و بیشت
و سعتر و بوذینه و شبت و هر از سفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شرابها
که بر سنگهای گرم بچکانند به بینی او رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن با مثل همان
موم یکوقیه بگدازند و یکوقیه یا بیشتر فربیون سوده بر افکنند و بسرشند و طلی
کنند پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از خشک کردن و **تشنج** خشک
ما اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ گنجد و برگ خبیزه و برگ کوک و برگ کدو تخم

دمهار کردن و شب بروغن بنفشه و روغن گلو و سرکه و آب انار و روغن بنفشه و خطمی کوفته
و بنفشه اندر موم روغن بیرشته بر سر دکردن می نهند نیم گرم در روغن گلو و اندر بنی گلخانه
و گلاب با روغن بادام و شکر و شیر خر با روغن بادام و شکر و آب انار شیرین
با روغن بادام و شکر و شیر با روغن خر فربه و علاج کز از بحون علاج آشنج خشک
شده و الله اعلم علاج ضعف و گران شنیدن دست و پای را صندر کویند و مقدمه
فالج باشد علاج آن آنست کردن بنفشه تیز و داروی مسهل استعمال کردن و ماء
الاصول دادن با روغن بادام تازه و بر طرفین علاج فالج رفتن بنفشه از زدن
دست و پای را تازی ترشه کویند پرانرا افتد و کسانرا که آب سرد بسیار
خورند و کسانرا که شراب بسیار خورند علاج آن بحون علاج فالج و بار اسیاران
از نرگس و روغن گل با روغن مورد بر سر نهادن باندکی سرکه علاج
آن بحون علاج سرسام کرم بر باید کرد بقدر حاجت صداع و شقیقه سرد علاج
این بحون علاج سرسام سرد بود و علاج سهل باشد هر دو باید تامل باید
کرد باب سوم اندر بیماریهای چشم رمد آماس طبقه ملتحمه است لیکن از بهر آنکه

این از درد کرانی و خلیدن خالی نباشد همه انواع در چشم را رمد کویند و طبقه ملتحمه
طبقه ظاهر زبن است از چشم و کوهران کوشت است سفید و چرب با عضلهای چشم
آمیخته است و بجای چشم بدان پوشیده است و لحام کرفته و استوار شده بدین
سبب آنرا ملتحمه کویند و کاه باشد کز این آماس جندان باشد که حدقه بر پوشد و ملتحمه
چشم بشوار بر هم توان نهاد از خطی و این کودکانرا افتد علامتهای آن در با
سوزش نشان ماده بصفرا باشد و کرانه چشم نشان بسیاری ماده باشد و سرخی نشان
نشان غلبه خون باشد و اکر سپیدی سرخ باشد و بدان تری نباشد نشان غلبه صفرا باشد
و اکر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان بلغم باشد و اکر سرخی و تری کمتر باشد
نشان غلبه ماده سودائی باشد علاج آن اکر از نشان غلبه خون ظاهر باشد
نخست رک قیفال زنند از جانب که رمد باشد پس طبیخ رازیانه کنند با آب میوه ها
و با قرص بنفشه و با نوذ و جب صبر و ایارج فیقرا و جب صبر و ایارج فیقرا و جب قرصا
و جب اذهب و اکر نشان غلبه صفرا ظاهر باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد و مرباهای
هندی کنند و با ماء الرمانین و اندر چشم نخست شیر و شیران اندر چکانند یا سفیده

خانه مرغ پیش از ایشان کشته بشیر دختران سوده و شیاف کافور بشیر دختران
سوده و پنیر ترنگ نارسیده و کباب از گوشت تازه و پوست جزیره دانه خانه
مرغ چوشانیده با دو مرغ کامل بر چشم نهند و بپزند و در میخانه و سود دارد
و با آخر رسیده خانه مرغ دارد جو با بونه و بخشه با هم بسرشند و ضماد کنند و صرع و صداع
سرخ و سیاه سنا میسنا و قوقل را مرغ عرق و افیون و افیقار را با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز تر و آب کوک و طبخ خشخاش سرشته طلی کنند و در صیب
را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد اسقراغ با بابارج فیقرا و خاریقون و افتیمون و تربد
و شحم حنظل کنند و بطبخ بلیله کابلی و اگر ماده سودائی باشد با بارج فیقرا و افتیمون
و شحم حنظل و تنکار تغلی در مطبوخ افتیمون استعمال کنند و مرو و عرقوت با آب جلبه
و لعاب بهدانه سوده طلی کنند و بطبخ جلبه اندر چکانند و اگر مدت دراز کرده
و سرخی و آب متن کمتر نشود باید دانست که اندر طبقهای چشم خلطی بدست است و بتنقیه
مشغول و فرشته و اسفیداج می باید کشید جز این هیچ علاجی دیگر صواب نباشد
و خارش و سوزش را دوده باد سیل را برد عوده و شیاف سماق کشیدن

سود دارد خاصه از پس فصد و حجامت و دارد مسهل و شیاف عرعر این در آخر ماه
سود دارد و اگر مایه و غریب صرف سفید سود دارد و طرفه نقطه باشد سرخ که هر چشمی
چشم پدید آید بسبب نفخی و مانند آن سرخ آن سخت بگ قیفال زنند و اگر گشت
و شراب و شنبی بر بینی کشند و گرد بر چکه بکیرند و زیر بال او بگ زنند و قطره قطره خون
او کرم بچشم اندر چکانند و شیر زنان اندر چکانند و زرنج تاب کشنیز تر سوده اندر
چکانند سیل این علتی است که از رگهای چشم بخون خود و خارش اندر چشم پدید آید
و علته آرد و آفتاب شواند دید و آب بسیار رود سرخ آن بگ قیفال یا بگ پشانه
زنند و با بابارج فیقرا کبار و اشتن و از گوشت و شنبی و شراب و شنبر بهر کردن و
بود و غرغره و شیاف سماق کشیده و با این بلند کردن و جیب با بستن و بسیار
ناکفتن و آواز بلند ناکردن سرخ این علتیست که بگ چشم باز کرده و سرخ باشد
و درشت و ناهموار سرخ آن بگ قیفال زنند و بر کردن حجامت کنند و بگ چشم
باز کرده تنک و تراشته ناهموار شود و زعفران سوده بران موضع پر کنند و پنبه را بخشه
بخشه چرب کنند و بر نشت چشم نهند و ببندند و شش ساعت تا کنجد بر نکشایند و انور

دیگر شنف اخرین دو کشته یا شنف اخضر یا شنف ساق بکل کرده **سودا و بلغم**

وعلاج آن استفراغ کردن بایارج فیقرا وحب فوقایا و شنف اخرین و سر سر

باسلیقون کشیدن و مومیی فروبی بکنند و نهره کرکس و نهره بزه و یکا زیره

باعصر بسته بخون کبوتر بچه بسرشند و بیاشامند و بیاورند مردم حل کنند

و بجایگاه مومیی فرو نهد که برکنده باشد طلی کنند و بیاورند مردم حل کنند

قرحه در چشم علامتهای آن درد خلنده و ضربان داشک بسیار و بر سبیدی

چشم نقطه سرخ یا رسیاهی نقطی سپید پدید آید **علاج آن** فصد کردن و زدن

بسیار بچند کرت پیرون کردن فقدایای سرد و لطیف در بکار داشتن

چون اسفاناج و کدو و کوک و خیار و بنفشه و شنف اپیض کشیدن بشیرزنان

سوده پس اگر ضربان ساکن نشود شنف کندری یا در چکانیه و نخاده

بر نهادن و برش به بستن تا آنروز تا انگه بر نهاده ریم پدید آید پس شنف

ابادوا کبرین بکار داشتن **فرو آمدن آب** بسبب این سردی مزاج دماغ

باشد **علامت** آن پیش چشم چیزی چون دوری یا خطی و نقطی سیاه می بیند و چون

لازم **علاج آن** استفراغ بایارج فیقرا وحب فوقایا و ارطماجا سر دوتر

و ازجاع و شراب و اشتلار پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره کردن که رطوبت

از دماغ فرود آید و بکار داشتن و شنف مرارت کشیدن و دیگر علاج قدح

باشد **و دستکاری کردن و علاج آن** استفراغ بایارج فیقرا و فوقایا

و غرغره بکنند فلفل و دارفلفل و قفیل را ستارجت و بکوبند و بپزند بچشم

اندری کشند و قبله از بکر بزو بخار آن سود دارد و کباب بر سر آتش نهند

و آن آب که از وی پدید آید بگیرند و دارفلفل بدان تر کنند پس خشک کنند

و بکوبند و بپزند و در میل کشند **و سه** این علتست که پوسته اشک می آید

و کوسه چشم تر باشد **علاج آن** استفراغ با قرص بنفشه و فوقایا و جالینوس

و **ابیض** فیقرا با طریفل کوچک سرشته و بر با بلاد اندر کرمابه لختی مقام کردن

چندانکه عرق کنند و برود غرغره بکار داشتن و از هرچه اکنون و پیشتر و سیر

و پیاز و باقلا و نخان و فلفل و خردل باشد پرهیز کردن و الله اعلم بالصواب

تمت بعون الله و حسن توفیقه و کرمه و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

باشم خطمی وخاریقون وفتیون و مک نعظی وبیخ قوقایا وخرفه یا آب کامه
با بابونج فیقرا وازشیرینی وطباشیر گرم نیز بهره کردن وبرما بداد آب تخم خرفه
وسکنجبین خوردن وبکیرند عدس مقشر دکل بزه وبنشم خطمی واناربرشش رشتهارا
وبپزند اندرگلاب وبکوبند ومنضج یرا فشنده وچندانکه بزخمهای دیگر غالب شود واز
چون جمی کنند برسر آنش وبرچشم نهند یم کرم وبنوشند هیکس که در دهان پدید
آید علت آن آشوفتن با بابونج فیقرا مرکب باشم خطمی وخاریقون وفتیون
ومک نعظی وبیخ قوقایا وخرفه باکاکامه وبابونج فیقرا ویکی چشم را با آب
شورشستن وبشیاف عالی ومیوزج وبوره کوفته وبخته بمیل بر میدارند وبرزخمان
میکشند وبکزمان هیچ کنند که پاک والله عالم بابیچیده اند وبا بیاکوفتن
کری باید دانست که از حواسها که ایزد تعالی وتقدس مردم را وبیشتری را ازا
داده است و حاجت بزرگتر است یکی حس لمس ودیگر حس سمع وهر آنچی
که درین بردوافتد خلل آن اندرتن بزرگ باشد ازبهرانکه اگر حس لمس
نباشد حیوان از سرما وگرما چیزی سوزی وخلنده وسوزاننده خود را نگاه

شوند داشت وازان نتواند گریخت وبدان سبب پاک نشود وحاجت
دانستن وخود آموختن است نه بمعنی که هرکه ازما در زیادت سخن کوش نشود ونا ناقص
وبزبان نماند از بهرآنکه سخن شنیده وآموخته باشد ولیکن کس نباشد که نا بینا را نبیند
وآفت نابینائی همچو پا موزند وبدانند وسخت بیدارد وبزرگ باشند
وهمچنین از آفت حس کویایی وحس فوق آن خلل زاید که از آفت حس شنوائی
افتد نباشد از بهر فضیلت حس شنوائی بردیگر حاستها ظاهر شود وبدین سبب
تیمار حس شنوائی بیشتر باید داشت علت آن اگر سبب باده شنوائی
کرد باد برآمده باشد از هوای گرم یخ وبرف پوشیده شوند داشت وگاه گاه
چیزی بنشود واگر سبب باده غلیظ باشد برخلاف این باشد وبدیر نشود والله اعلم
[illegible] ی آشوفتن ما قرص بنفشه وبارا زمانین وبیخ شرشت وبطیخ هلیله
زرد وبیخ قوقایا وبجالینوس وبرود رمان اندرگوش چکاندن همگرم
صفت آن بگیرند انار وبشش وبران بردارند ودانه ازوی بیرون کنند
وآنرا با دانه یک انار دیگر بفشارند وآب آن بدین پوست بدین باز

کنند و اندکی کندر و سرکه در روغن گل با آن بیامیزد و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و
بگوش اندرمی چکانند و بسیج چیز سرد بصبح وقت اندر گوش نشاید چکانید همه
نیکرم باید و اگر ماده غلیظ باشد اشتری یا مایع فیقرا و شبم حنظل و غاریقون
و فتیون و نمک سنو یجب اصطیختون در روغن سداب و در روغن بابونه و روغن
بادام تلخ کوهر یا یکقطره زیره کاو اندر چکانند نیم کرم و شبم حنظل و روغن بادام
تلخ بیزند و اندر چکانند دندان گوش اگر بر سر دردی حرارتی باشد و یا درد ضربانی
باشد علاج آن بفصد آن اعضا و استفراغ باقراص خشخاش و حب صبر و فوتجا یا
یا جالینوس و طبیخ بابلیه زرد و غرغار همی کنند و بگیرند روغن گل ده درم
و سرکه سی درم هر دو بجوشانند تا سرکه بسوزد و روغن بماند و قطره قطره بگوش
او میچکانند و شیر دختران اندر چکانند و بخار طبخ نیفته بگوش راست و اگر
درد صعب باشد بگیرند افیون با شیاف اهیش بروغن گل بسایند و قطره
سرکه بر افکنند و اندر چکانند و قلوریا روی با شیر دختران اندر چکانند
و اگر ضربان معاود می کند باید دانست که از جایزه است باید پرانیدن بدین

باز

بخته و پست عدس و مانند آن سود دارد و الله اعلم بالصواب **باب پنجم** در جراحات
و قطع دندان و جدا کردن و بستن و قرنیدن لب **علاج** آن سیر خام با روغن کهنه بکاوند
و نشسته دیگر او مازو را کوفته و بیخته هم اندر ریاون بالند تا هموار شود و طلی کنند و پوست
نار مرون خایه مرغ نیز بر آن نهند و ببندازند چند روز **دیگر** **علاج** آن اگر گوشت
باشد نخست قضد و حجامت و چهار رگ مشغول توند پس اشقوریا را با ماین و بلیله
سماق و عدس و کلنار و حب الآس و بلیله هلیله از هر یک مضغه بر سب نوات کنند
و اگر لعاب بسیار آید آقاقیا در آب غب الشعیر حل کنند و سر که بر چکانند و بدان مضغه
کنند و اگر سفید کونه باشد حضض اندر سر که بجوشانند و بدان مضغه کنند و با لگامه
دمید سنگ سرخ را سوده دار و و اگر گوشت سپید باشد سنگ سوده با انگبین بسرشند و اندر
دهان گیرند و لگاها را زنند چندانکه توانند پس بگذارند مضغه کنند و با آب لگامه و سعده و غلغل
و کبابه و عاقرقرحا بگویند نرم سوده را لگامه کنند و بدان مضغه میکنند و اگر سیاه باشد
زرنیخ سرخ و زرد و پوده و شب یمانی و قلقطار و زاج و کلف دیا و مازو سوده یافته و مانند
پوست کوفته و بیخته با انگبین بسرشند پس در خرقه نهند و اندر دهان گیرند و زنند تا خون نشیند

تا کل بیرون تو پس از کل بیرون کنند و بکوبند و بیزند و اندر دهان می پراکنند
پس چوب الآس و کرمازو و اندر سر که بجوشانند و بدان مضغه میکنند و اگر بسوزانند
روغن گل و کلاب اندر دهان گیرند سود دارد **دیگر** **علاج**
دندان آهن بیرون **علاج** آن نخست فصد و حجامت و چهار رگ و مسهل و مضغه
و دارو یا چنانکه در علاج دمیدگی دهان گفته باشد یاد کرده آمده است پس مازو
بوست انار و شب یمانی و قلقطار و کوز مرو برگ مرو و کرمازو و سماق اندر سر که
بجوشانند و بدان مضغه کنند و خورده شدن گوشتین دندان را شنجار کوفته
با انگبین بسرشند و بین دندان بدان بمالند گوشت پوسیده را پاک کند و گوشت
درست برویاند **دیگر** اگر ناخوشی از بن دندانها باشد بنحلال و مواد
پاک باید کرد و بیرکاه که طعام بخورند چیزی بخایند چون سیب و آبه و مغز
یا دام تا در میان دندانها گوشت اندر نماند و بتاه تو و بوی دهان ناخوش کند
از بن چیزها در نماند و گوشت را جائی نباشد که در ماند پس چون از طعام فارغ شود
بنحلال پاک کند و مسفوق بگذارد زمانی بنفوجه کنند سه تقشر کوفته و بیخته بانبر شته

ریحانی مرکوده بسرشند و اقراص کنند و بر تابه پاش خشک کنند چنانکه بوخته نشود و آنرا
بکوبند و بیزند و ازین سعوط یکوقیه نمک اندرانی سه درم کشک دریاسه درم کرمازو
پنجدرم عود خام پنجدرم حب الآس بریان کرده و قرنفل و جوز بوا کبابه و سنبل از هریک
دو درم همه بکوبند و بیزند و بیامیزند و بدان مسواک کنند دندان نخوبش عود و
قرنفل و سنبل و فوفل کنند و دانند که کافور بدان یار کنند و اگر نا خوشی اندر معده
باشد اطریفل کوچک افسنتین و نقیع صبر یا رچ فیقرا بکار دارند و زرد الو خام کوخته
و پخته و مازالفواک سود دارد و دندانها علاج با آب صبر و کرم یازا نیند
و اگر آب سرد ساکن نبود مضمضه و مجاست کنند و با قراص غبشه دجب صبر استعمال
کنند و لبسر که و گلاب غرغره کنند و برگ مورد بخایند پس بر زبان بر نهند
یا چهار برگ برنهند لقاقر قرحا دانند که کافور نبوده اندرین دندان کنند و اگر باب
حکم شود ایارج فیقرا خورد پس حاقر قرحا و پودینه و سعتر و زرنباد و کفارد و شمع
حنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و سنجوبا و تریاق اربعه بخورند و اندرین
دندانها نهند تکیه کنند بکار درسن و نمک گرم کرده و فاتل و حلتیت و سعد

اندرین دندان کنند و شحم بادیان بخایند و اگر دندان کرم زده بسجر تا در تریاق
اربعه و تریاق بزرگ و شنوبر بریان کرده و یاسمن سوده اندر کافوری نهند و اگر
دندان وضا گرفته شحم کنار و بذر انیخ راست یکوبند و یا موم بسرشند
و دود کنند و دندان در زیر آن کنند یا زاد و بذر انیخ راست و بن دندان یاک خود
کندن دندانها علاج آن برگ خرفه بخایند یا دارمنج تلخ با موم و نمک بالنه سیاه
شدن دندانها علاج آن بگیرند قشیل ده درم فلفل چهار درم حاما سود درم مازو
سوخته و ساج هندی از هریک دو درم بکوبند و بیزند و بدان مسواک کنند
و آسیب دیدن علاج آن همچون دیدکه دندان و علاج خفاق باشد شکستن دندان
بیان سپیدان دندان گیرند و لعاب اسپغول و لعاب دانه ابله تجرع می کنند و دانه
دندان گذاه میدارند و طعام شوربا مرغ فربه و با پچه و مسکه و خایه مرغ نیم برشت
صلح دندان و بوی آن اگر علامتهای کری ظاهر باشد سداب و آب عنب الثعلب
و آب انار ترش و طبخ ساق و کل برخ و پوست انار و خرفه و حب الآس و
کرمازو اندر دهان میکرد و بدان مضمضه میکنند و غرغره میکنند و آب سیو آنجوزند

وزرور کلنار بکار دارند صفت آن بگیرند کلنار شست درم شب یمانی چهار درم
زعفران دو درم کافور دو شادر از هر یکدرم بکوبند و بپزانند و ملازه را
بدان بردارند و اگر حرارتی باشد رائحه بنفشه و نوشادر و شب رسانند
کوفته و بیخته و چون در زور کلنار بکار دارند و قسط با نوشادر هر دو کوفته
و بیخته اندرما العسل حل کنند و بدان مضمضه و غرغره کنند نوع دیگر
سبب آن یا خشکی با فواط باشد یا تر باشد و علامت خشکی با فواط آنست
که استفراغها با فواط افتاده باشد یا تهای محرق بوده باشد یا چرکها ترش
قطاع خورده باشد بسیار علامت تری علامت قابل باشد علاج
آن اما اگر که سبب خشکی باشد بشیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ اشنان غرغره
باید کرد و مهرها کردن و بنا کوشش بروغن بنفشه مالیدن و اگر که سبب
تری و علامتهاش ظاهر باشد علاج آن معجون علاج قابل باشد و اشواء
یا مایع فیقرا و قوقایا و ماء الاصول بکار داشتن و هر روزی زبانرا
بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده مالیدن نافع بود و اگر

و بعلاج علامتهای آن اگر در حلق سوزشی باشد و آبی دران باخون رقیق
آمیخته علاج آن بسرکه و بنمک و خردل و حلیت غرغره کنند و شونیز
و خردل را بسایند و بحلق اندر دمند و اگر معده فرو رفته باشد و اورا
که کرم از معده و روده پاک کنند بکار دارند و چون دیلوچه بفتد بطبیخ
سماق و بلوط و خیران غرغره کنند قلاق اگر علامتهای خون ظاهر بود
فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و بر ساق حجامت کنند بر لب زبان
و لعوق رمان غرغره کنند لعوق رمان انار ترش و شیرین هر دو انرا آب
بزنند و بکوبند و بقدار دو آب کشند و شب یمانی و کلنار کوفته و بیخته بر آب
انار نهند و بیامیزند و بقوام آرند و بدان غرغره کنند اگر چه صعب باشد
بشیر تازه و شراب بنفشه غرغره کنند روز دویم پاک کشیز و سفرجل با آب
عنب الثعلب و سفرجل با خراب بادیان که خیار شنبر و سفرجل باشد در وی
حل کرده باشند و اگر ماده باقی باشد باصلاتی پدید آید غرغره بطبیخ مطبوخ
کنند و انجیر و خیار شنبر و سفرجل و خیار شنبر در وی حل کرده با روغن بنفشه

یا روغن کدو یا روغن کاو کداخته غرغره کردن سود دارد و بکزند طبخ انجیر بکرطل
و اوقیه خرزهل پانزده درم ریا نیز نرم و بدان غرغره کنند و بگزند
تخم هزارا سفند و خرزهل و تخم ترب و مرو انگزد و فلفل راستا راست کوفته
و بیخته جلد یا را لعل غرغره کنند و بحلق اندر دمند و هر گاه که کشاده شود و ریم
برآید آب کرم یا روغن بنفشه یا روغن گاو و یا نیز خود بدان غرغره کنند
پاک شود مویز منقی دانه بیرون کرده و با انجیر تبسی کبار بزند و اندر روغن
بادام سرشته با بداد و شیا کفاه دانه انجیر و از مویز سود دارد و پوسته
کباب اندر دهان داشتن سود دارد و مجرور را کباب دارد و مرطوب را
انگزد و فلفل و خرزهل کوفته و بیخته با انگبین سرشته پوست چند نخودی اندر
دهان دارد و هر روز دانگی صبر با زرد بیضه مرغ نیم پخت سود دارد
و الله اعلم بالصواب
طبیخ افسنتین و مذاب الحب کرم علاجهای آن آب فشن و منقذ
بینی سوزاندن است علاج آن شراب خشخاش و گلاب و عناب

دلیس ن

دیشبان دران آبخیه و تخم خشخاش کوفته با منقیح سرشته یا جلاب سود
دارد و با قلی با سرکه فرو کرده و صندل و برگ مورد و شکر مورد کردن
و از پس سه روز قصد کردن و انزرنه کردن و مادیسنیه فرو دآید بنفشه
بر مورده با آب با قلی یا اندر گلاب یا اندر شراب زوفا کرم دهند و جب
السعال کرم اندر دهان میدارد و از اکه سرفه کند قصد نکنند و انزا
که نزله و زکام بسیار افتد استفراغ بکشتی یا با و بر باد و بکرما به رفتن
سود دارد و زکام مزمن سرد و سرفه علامتهای آن ماده را که اندر دماغ
باشد چون از بینی فرو آید غلیظ باشد و شور فرو آید علاج کاو رس
کرم کرده بر سری نهند که حرارت آن بقعور دماغ رسد و سنکها کرم کرد
اندر شراب انگشند و بکار آن بینی بر کشند و قسط و شونیز و عود و لادن
هر کدام که باشد دود میکشند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل
و انگبین سرشته اندک اندک میدهند و شونیز بسرکه تر کرده بکنجد و کوفته
و بریان کرده می بویند و شراب زوفا دهند و هر روز با بداد و با قچون زوفا

بسی تمام داند کشکاب انجیر بستی و مویز منقی و تخم بادیان می پزند با عسل مخورند و کل
انگبین عسل اندر شراب زوفا سود دارد **صفت کهل** هر روز با عدد تخم بادیان اندر
شیر بجوشانند تا بقوام آید بخورند و طعام بسیار و طبخ کمتر دهند با روغن بادام
و شکر و عسل با فاینذ و اندر سپرسات تخم پیشتری پزند و انجیر خشک و کوزنمز سود
دارد **صفت معجون مقل** مویز منقی و انجیر خشک از هریک بیست عدد حلیله و تخم
کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان و زوفا خشک از هریک پنجدرم
سوسن ده درم زنانوند هریج نیکوفته سه درم فراسیون پنجدرم همه را اندر دو من
آب پنج روز تا بنیمه آید و بپالایند و هر باداد چهار اوقیه با سه درم معجون زوفا
بدهند **صفت معجون زوفا** رب السوس و پرسیاوشان از هریک ده درم و قرفا
و فلفل از هریک سه درم خرما بام تلخ و زانوند هریج و تخم انجیر از هریک پنجدرم نامه
کوفته و بیخته با انگبین بسرشته شربت سه درم **صفت حب السل** رب السوس و فلفل
و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و خافث و فاریقون از هریکدرمی مغز
بادام تلخ پنجدرم با نیم مقدرم بسرشته و حب کنند و بپوشته در دهان میدارند **صفت**

معجون کمونه طبی را زیان کند و معجون معده را قوت دهد و اشتهای بلغم کشنده
مویز منقی را نیک بپرورن او رده یکرطل نعناع مصطکا سیزده درم ترمذ ترید تراشیده
کوفته و بیخته بیست درم بگلاب بیخته سیر بسرشته شربت از جمله مراوات سه درم
و از جمله استخراج ده درم **صفت معجون مرزنجوش** کل ارمنی و کل مختوم اندر
عصاره برگ خرفه یا اندر عصاره برگ لسان الحمل کوفته مقدار دو درم بعصاره یک
او و برگ خرفه میدهند و در حال که خون آغاز کند قصد کنند و اندک اندک
بمقدار قوت خون بیرون کنند و کرنج پاک کرده و شسته اندر آب سپار بر تند تا آن
آب غلیظ شود و یکدرم کندر سوده بآن بدهند و یکدرم پیرایه خرکوش در آب سرد
بدهند بسته بهت و سفوف الطین دهند و قرص کهربا و سرطان نهری در گشکاب
بخشند و غذا با بچه پره و مویز ازش سته **صفت حب الصندل** کیزه را کوفته
و مر از هریک چهار فلفل نیم بزه و رب السوس و علک البطم از هریک دو دو یزد با انگبین
بسرشته و اندک اندک در دهان میدارند اگر سرفه خشک بود و طبع نرم بگیرند حب الآس
سوده چون مرزه و نمر طبطی بریان کرده و تخم خشخاش بریان کرده از هریکی یکوزه

وضع عربا بریان کرده نیم جوش بکوبند و بپزند شربت سه درم با شراب مرورد اگر با سرفه
تب بود طبع نرم بود و شکاب کشک بریان کرده و حب الآس بکوفته بهدرم و بخشم
خشکش بکوفته وضع عربا اندک در وی بریزند نافع بود و اگر طبع نرم بود و سینه بعلتی
بود حب الآس و بر سیاوشان و تخم بادیان و تخم کرفس از هریکی یکشت بزند و بمقدار
یکمزآب با مقدار بهشادرم بیامیزند و بجالینوس یکشربت تمام بود [illegible] طلاج آب
ریاست و بریزاد بچه بزی قرابه و از خواب بسیار و شربت سکنجبین از سر که عنصلی باز
سر که اسقیل کاه کاه کشکاب باندک فرفیون و نسخ وحب الرشاد کوفته مقدار نیم
درم با انگبین و روغن بادام با مقدار اندرم زراوند مدحرج با لایه سرشته بر مایداد
بدهند چهار شنبه اندر آب سماب حل کرده و شراب نوفا کرم و قیقون نوفا سودا
وحب الصال کرم پوسته در دهان باید داشت و اشتران حب غاریقون باید کرد
صفت حبی کماتقدم و نوشادر با کشک [illegible] و بیاشامند و بگرد
مویز منقی دانه بیرون کرده بیست و پنجدرم زعفران و سنبل و سلیخه در دچینی و قصب الزیره
و فقاح الاذخر و مصطکی از هریکی دودرم و نیم ملک الطیب چهار درم مرصافی چهار دانگ

انگبین صافی شانزده درم مثقال شراب صافی حل کنند تا منفتح و مهوع را اندر شراب
نکنند یکی پس از دیگری بکوبند و بسرشند از پیرانت و مزدن را بکار دارم با شراب نوفا
و از جهت معده و جگر و سپرز با آب کرم خورند صفت حب [illegible] غاریقون چهار
دانگ و نیم و شبم حنظل دو دانگ رب سوس چهار درم کثیرا چهار درم بکثیرت کنند
صفت غاریقون و تربد سفید از هریک یکدرم رب السوس و ایارج فیقرا و فراسیون
از هریک دو دانگ شبم حنظل و مغز زوت و صبر از هریکی چهار دانگ شیرینی سه
درم [illegible] رب السوس پنجدرم فلفل و قرفا و نوشادر از هریکی دو درم
و عقیش یکدرم اندر ماء العسل بسرشند و حب کنند [illegible]
آماسش باشد علامتهای آن تب کرم و شکی نفس و سرخی رخسار و کرانی سینه
و لفت با کف و دوار الجنب بر سینه افتد یعنی آماس عضلهای پهلو را و سینه
و شود و آماسهای حجاب و عضلهای آن باشد یا آماس مطابق سپرز یا جگر
و علامتهای آن تب کرم و دشواری دمیدن و در خلنده و سعال تخت فصد
باید کرد و مار الشعیر دادن با شراب بنفشه و روغن بادام و بران اقتصار کردن

تا چار روز و اگر لفت آغاز کند انار و ماء الشعیر و خیاب و سپستان و مویز دانه برداشته
کرده و با خبر تین و تخ سوسن و بنفشه بادیخت و اگر لفت دشوار شود دو مثقال باشد
بلیخ زوفا و بند عصفر آن بگیرند خیاب بیست عدد و سپستان پنجاه عدد و اصل السوس
هفت درم اصل خطمی ده درم تخم خطمی پنجدرم مویز دانه پرون کرده ده درم کشک چوده
درم بزرند بنفشه دهند یا با کشکاب و شکر و خیاری از با بونه دارد چو تخ خطمی
تخ سوسن و بنفشه و روغن بادام و موم صافی کرده بران موضع می نهند و غذا سپوسات
با شکر و روغن بادام و استشراع البلیخ خیاب و الوچه سیاه و بنفشه و لسان الثور
تخ سوسن و تخ خطمی و سپستان و قرنفل و فلوس و خیار شنبر کنند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] و دل علامتهاران خفقان و تشنگی و دحت یا قبض از اعوا
سر و آب سر و علاج آن اگر علامت خون بیند از دست چپ رگ باسلیق
بزنند و شراب خاص قرنیح و شراب سیب ترش و شیرین و آب خیار و قرص
کافور و شراب صندل و گلاب و کافور و مصاره آبی ترشش و سیب بر سینه
فی بیند و پیراهن صندل و گلاب آلوده پوشیده و شرتهای مذکور اس خشک باشد

نعنعان و لسان الثور سائیده و اگر تب نباشد دوغ سود مند باشد خاصه با اندک
طباشیر و کمل ارمنی و کتیرا خشک بگیزند مروارید کهربا سفید و صندل سفید
و طباشیر و ریوند بنفشه و نیلوفر از هر یکی ده درم و کمل ارمنی و وردی از
هر یکی دو درم کشنیز خشک و صندل سرخ تخم کوک و حب الآس از هر یک
دو درم سوداوی دل علامتهاران رنگ و سوزش چون رنگ ازین باشد
و علاج آن شراب ریحانی معتدل و دواء المسک و مفرد بیطوس
و تریاق بزرگ و معدل المزاج و نوشش دارو بکار دارند و کوارش
غیر موافق بود و اگر تری غلبه کند تخت قی فرمایند پس مسهل دهند پس
ازین دیگر تنها سوداوی خشکی اصل علامتهاران خشکی دهان
و تشنگی و خوابلو و لاغر شدن و پیطاقتی اندر مرکتها راو باشد
که سرفه خشک پدید آید و هیچ رنجی و خیار و دود نتواند دید علاجش
چون تب دق باشد کشکاب و شیر فرو نارشیرین همه با روغن بادام
میدهند و بر روغن بنفشه چرب میکنند و روغن کدو و روغن بنفشه در سینه

و پهلو مالند و در آب زن و نشانند چنانکه در علاج دق یاد کرده آمده
والله اعلم بالصواب **باب هفتم در بیان سدد و ورم معده و کرم**
و راحت یافتن از شر تهای سدد علاج آن اگر در معده کرم باشد
قی کنند بآب کرم و سکنجبین و کشاب با سکنجبین آشخته و از پس قی
سکنجبین سفر جلی دهند و شراب لعبو و شراب حاض تلخ و شراب مغلث
و اگر باده اندر قعر معده باشد و قی متعذر باشد استفراغ بلطیخ هلیله زرد
یا حب هلیله زرد و ایارج فیقرا و هلیله زرد در استار است بهم سرشند
مقدار دو درم سود دارد و مار الراعین سخت موافق باشد **و صفت کرم**
علامتهای آن کرشکم زود آکله و ارواغ ترشی و بادها در شکم و آشنیکا
نابودن **علاج آن** اگر در معده کرم باشد سخت قی فرمایند بلطیخ شب
و سکنجبین عسلی و مانند آن پس سه کرت ایارج فیقرا بخورند و اگر استفراغ
قوی تر حاجت افتد حب الصطکی دهند و هر بامداد مار الاصول دهند
یا روغن بادام تلخ و سکنجبین و کلاب کرم که اندرون عود و قولنجل و مصطکی

بچاشنده پشنه و کوفه و فلافلی و سنجد تا و فندار یقون و زنجبل پرورده
و دوار المسک و مثروذ بلوس و تریاق بزرگ و این معجونها پس
استفراغ سود دارد و میسه و کوارش عود و اقراص الورد موافق باشد
بدین **صفت** بگیرند کمل یرخ سدروم عود خام و مصطکی و سنبل و از خرد
سلیخه و دارچینی و نشتین روی از هریکی یکدرم همه بکوبند و بیزند و شراب
کهن بسرشند و اندر طبخ انیسون دهند و ضمار از سعد و سنبل و مصطکی
اندیزه و از خرد سلیخه و نشتین شراب و عصاره پای سرشته بر معده
بنهند و اگر سخت درد باشد شراب بیجاذ ترکنند و پای در آتش کنند
تا بیان شود و دارو های کوشتنی که بسرشند و کرم بر معده نهند
و صفت شهد بروغن مصطکی مالیدن **صفت** شیلغ قوت دهنده طعام
نابودن علاج آن هر بامداد ریاضت معتدل و از پس ریاضت کردن
و مالیدن تن برنج پرورده و زنجبل پرورده بکار داشتن و اندر طعامها
و کبر بسیار پرورده و پیاز و سیر بسیار کم و شلغم بسیار که که شهوتها را بخیانه

و ما بیده چشیدن شهوت طعام پدید آمده و بوریده بریان و مغز بریان کرم و نان
خاکی شهوت پدید آرد و اگر حاجت آید کاه و کاه و ابایع فیترا سود دارد و
این علت که بر ساعت مردم را طعام باید و قوت آن در پشت و ناحیت سردی معده
باشد و علاجت آن و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد که سبب این بسیاری
سودا باشد که بفم معده آید و اگر فضله سلیقی و سلیم باشد و کوشش خورنا بکار
داشتن و استفراغ و دیگر علاج ها نیز باید کرد و کاه باشد که سبب سردی معده نزله باشد
و داعی علاج آن ابایع فیترا و قوقانفورون و علاج نزله چنانکه یاد کرده آمده است
و اما این علت بیشتر از بیش شهوت کلبی افتد و وجع البقر از بدان کوینده که کاه و یا آنکه
علف بسیار افتد و آن کرستیک همه اندامها باشد چنانکه همه اندامها بغذا محتاج باشد و
معده غذا نخواهد و سبب این نخست بیش شهوت کلبی و اسهال او به باشد و قوت ساقط
شود و کاه کاه غشی افتد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که فم معده را بگیرد و مزاج آنرا
تباه کند و قوت جاذبه را بطریق استمرار خار بخار باز دارد و شهوت باطل کند و بدان
سبب اندامها کرسنه ماند و قوت ساقط کردد و علاج آن مشکل کردد از بهر آنکه بر تنقیت

معده و بیشتر نوع حبت آید و ضعف قوة ازان باز دارد و این علت مردم سرد
مزاج را باشد و کسانیکه اندر سرما سفر کنند و کسانی که قوت سباه البلغم و بنای آنرا
کاندر خراب بکلیا کرکنند و سوداوی خوش بوی چون سیب و آبلو امرود و سفرجل
و شراب ریحانه که اندرو اندکه بنفشه انکنده باشند یا حب الاس و بیهاچون بوی
مغز بریان کرده و بره و مغز بریان و بلوزن خاکی کرم شهوت را بجنباند و ما الحم
و نان ترکرده بشراب یکلیا سود دارد و بدین قوت برجا باز دارد و اگر حرارت
حادث شود نوشکلاب کافور و کل سود دارد و قوت دهد و اگر غشی افتد او بیا سا
کنند و جنا را بشکنند و موی صبیغ او بکشند و سفاطی نرک او بجای بنفشه در انداز تا
آواز آن بسر رسد و طبل و بوق زنند و او را بیدار کنند و چون بهوش باز آید ما الحم
با اکثر اب بدیجاک در حق او بکنانند و ضماد از زلان و سک و سعد و سنبل و مصطکی
و عود و غیر و آب مورد تر و آب سیب و آبی بر معده او نهند و اگر کل معده
نارند از خلط بار بر باشد اندر معده قی باید کرد و ابایع فیترا بکار داشتن و شراب
افسنتین و بر باطا و مقدار مصطکی و بیره و نانخواه بجانیدن دکمک دادن این عارضه

بزن آشتن افشه اورا قی نشاید کرد مگر که خود قی ما بسلا قی تواند واپس تغ
معده را بکوارش عود بسیه قوت دهد علاجهای سوء علاجهای آن سبب باده غلیظ
اندرم معده پشه یا وتها و تیرا کرشته بران کوابر و بهد علاج آن قی باید کرد با سرکه
شور و ترب و سکنجبین عسل و آب شبت و پارسیخ و جعده پستر بوشیدن و کندر و آهن
ربزه و ناخواه و سعتر و پودنه خاییدن و اندر طعامها بکار داشتن و سنجد نا و کموط
و فقد اریقون و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد لیکن از پس قی کردن معده
را بامارج فیقرا پاک کنند پس معجونها بکار داشتن فواق علاجهای آن اچنان از
خشک افتد از پس استفراغها پاشد چون قی ما فرو دارد از پس شیفته و از پس ترقوه و از پس
طشت و از پس جاع بسیار افتد پاشد علاج آن شیر تازه و شکاب بردغن بادام و شکر
و انار شیرین بادغن بادام و روغن بنفشه مالیدن و خمار از بنفشه و خلی و سرخ و روغن
بنفشه و سوم صاف بر سره کردن و بر معده نهادن و بهم خاصل بردغن بنفشه مالیدن
و عرق کردن و ماء الجبن دادن و خیار و خ نیم برشت و گشاب غلیظ دادن بار و غن بادام
و شکر علاجهای آن اگر سبب باده علاجهای آن اگر سبب باده صفرائی پشه تغ و دان

و تشنگ بر سنه پشه و اگر ماده ملغمی پشه این تخم و تشنگ نباشه لیکن دهان بر آب
شود و علاج آن اگر ماده صفرائی پشه قی باید کرد بسکنجبین و آب کنب و طبیخ شبت
و اگر قه شوانده کرد اما رج فیقرا و سقمونیا باید داد و از پس استفراغ انار شیرین و ترش
و شراب غوره و خمار از صندل و لادن و مشک و کل سرخ و کافور و آب سیب
و آب کدر و نار و آب لیمو بر فم معده اگر طبی پشه اما رج فیقرا با سکنجبین مسا ساز پشه
فهند پس شراب بهدانه و سیب بکار دارند و پوست سکنند ان مرغ انگه آزا ند دون
بود اگر و شت چه انگند و بشویند و خشک کنند و بکوبند و بیزند با مصطکی و خیر بوا
بر آکنند و قدری شکر با رکنند و سفوف کنند و بخورند و بخورند و سکدان با کل مرغ
فهند سود دارد علاج آن هر گاه که حس پیدا کند طعام اندر معده بناه می شود
فی باید کرد و معده را پاک کردن و اگر فی دشوار افتد معده را کرم دار نبد بروغن
مصطکی کرم کرده و مانند آن مالا کنند و پوست سمور و مانند آن کرم میکنند و بر معده
و بر شکم پوشند و بتکلف خواب کنند و بخسپند و کرسنگ کشیدن و بر کرسنگ کهولا و اقراص
عود بکار دارند و مردم محرور را خمار از صندل و کافور و سرو دو آبه و سیب بکافور

برهمه بهند پس از انکه سا کرده باشند و آرد جو با مردم تر بسرشته و بر معده بهند
و اگر نان خشک بر که فرو خورند خمار نیک است و آب انار ترش و آب سیب
ترش گوهر سودا دارد و امراض صفه را اقراص کمذر و اقراص حب الآس و اقراص
راسن بذر دارد و سن فلونای رومی دادم در عمل یاد داشت صفحه اقراص صفحه
قرنفل و کبابه از هر یک یکدرم مصطکی و سنبل از هر یکی نیم درم عود خام چهار دانک
شکر بوزن همه شربتی بگیرند با شراب سیب یا با کنکر صفحه قرص خواب آرد
و صفه را اگر کهنه قرنفل ده درم سک یکدرم قرفه دو درم راسن یکدرم و نیم مصطکی
دانصون و پوست بیخ بسفاج از هر یک یکدرم و نیم این جمله را اقراص کنند و ده سیر
باشد اگر صفه پخته تر غلبه خون باشد یا از صفرا علامتهای آن بسیار کرم و در شستن زبان
و نمکین شدن و اگر صفرا غالب باشد دهان تلخ باشد و تشنگی صعب علاجش آن اگر خواهد
باشد نخست رگ باسلیق بزنند و آب انار و نیمه و خمار از صندل و نوفل و آبکه و سیب
و آب مورد تر و ترشه کند و لوگ و برگ خرفه کشته بر معده نهند و غذا از گیرند و بر شکم ضماد
قطعا کنند و آب با شراب بنفشه خورده و با شراب نیلوفر و شراب انار روز پس چهار روز

ابن کامل

آب کاسنی با آب عنب الثعلب بجوشانند و صافی کرده و چهار درم فلوس خیار شنبر بکوبند
زعفران در وی حل کرده و از پیش صفت سود آب کرفس و آب بادیان با این شربت
بیامیزند و اگر طبع نرم باشد بجای فلوس خیار شنبر قرص طباشیر دهند ضماد از پس کهنه از
بنفشه و خطمی و برگ عنب الثعلب و با بونه و آرد جو و بیخ سوسن و اکلیل الملک با دغ موم
سرشته و لختی زعفران مرکب کرده سازند و با قرص ضماد علیه و لعاب تخم کتان و سنبل
و صفه زیادت کنند و اگر آماس کمتر کردد اندر ضماد مقل و اشق و تخم کرنب در صفه کند و
حب الهمان زیادت کنند و اقراص سنبل دهند و مزوره از پیش تعصر سازند و دهسواز
آرد با قرص و سیوبات کنند صفحه اقراص سنبل بگیرند فتاح اذخر و سلیخه و کل ارمنی
و ریوند چینی و قصب الزیره و سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو درم اشق یکدرم سرشته
بگلقند با شربتی یا با کلکلبن بخورند و اگر بدان حاجت آید که بخته شود و بر کنده پیش از انکه
تبخیل شده باشد و در ساکن کشته و آماس مانده شیر تازه بر سر حاجت میدهند و طبخ
اخیر و لعاب تخم کتان و حبه از هر یک ده درم بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترشی و دوا نک
زعفران یاد و دانک مصر در حل کرده و اگر هنوز تبی آید خمیر ترشی و فلوس
خیار شنبر اندر آب کرم بهند و بجای آب جلاب در شنود بکاهد که سرکرده باشد و آماس

فرو نشیند و نیم بریان آید ماء العسل و جلاب میهند و بر گاه که پاک شود دیگر بار کنند رودم
الاجوین از هر یک پنج درم کل ارمنی مسکه درم کل سرخ و کتیرا هر یکی دو درم
بکوبند و بیزند شربتی از یکدرم با یکمثقال ماء الرب یا ماء التفاح خورند صفرا
کمتر مسهل برآید علاجهار آن تشنج صعب و دیر ان دهند علاج آن بهاء الذهب
سرد کنند با یکدرم طباشیر و یکدرم مرارالخاص میهند و باخر علاج دهند که دهان کنند
والله اعلم بالصواب باب سوم در امراض انواع اسهال و مقدمات علاجهار آن نوشتن
اسهال تشنجی و براز رقیق و رزد باشد که تب آید علاج آن اقراص طباشیر با ماء
الرمان دهند و هر بار دو شبانگاه و اسپغول بریان کرده و کل ارمنی وضع عربی با ماء
الرمان و آب سرد و اکر تب نباشد دوغ ترش با لوده با طباشیر و مرارالخاص از هر یک
درم و قدری مغز شرانداز آب پخته سه بار دو آب انوره بخته چهارم بار با آب خورده
یا انار دانه ترش بخته و پوست نغز بادام بریان کرده و پاک برده بخته لسیاق و کوارش
سماق نافع بود صفت کوارش سماق بگیرند سماق پنج درم پوست جوز کنک اجزاده
درم پوست سیب و مغز تخم بشامی از هر یک نصف درم همه را شراب انار ترش بسرشند
یا شراب آلو و غرض طباشیر نافع بود صفت قرص طباشیر بگیرند کل سرخ و طباشیر و سماق

از هر یک پنج درم تخم خاص بریان کرده و کلنار از هر یک سه درم ضع عربی بریان کرده
هشت درم شربتی دو درم نافع بود اسهال بلغمی علاجهار آن اندر براز پدید آید
و علاج آن سماق و حب الآس و کرانه و سماق از هر یکی یکدرم بلیله زرد پنج درم
همه بکوبند و بیزند و حب الرمانها نکوفته دو درم و نیم شربتی دو درم با شراب مرو باسه
و تخم خل الجمل دو درم و فیونس یکدرم بریان کرده نار پوست کوفته و پخته نیم درم
درم الافیون نیم درم این بکنیز بشب اندر آب یا بان یا آب انگوران بدهند اسهال باد
علاجهار آن اندر براز پدید آید علاج آن دو درم حب الرمان بریان کرده نا کوفته بدهند
با آب کرم تخم خشخاش سفید بکوبند از هر یک را سه درم نیم بکوبند و مقدار یکمثقال
با شراب مرو و شراب آلو بدهند اسهال کهن مزمن باید داد و کندر و مرو و رعفران و مسدر
و افیون را سه سه درم بکوبند و حب کنند نیم درم اسهال بلغمی باید داد وجهی دیگر
بگیرند مرو و رجلی و افیون و جند بیدستر را سه سه درم حب کنند همچون فلفل هر سه
هفت حب کنند کو کنار را دو حب یا سه حب دهند سود دارد اسهال سودائی
علاجهار آن نشان مزمن سودائی آن باشد که طعامها چرب سود دارد و علاج آن

رک باسلیق زنند با اسلیم از جانب چپ و بگیرند انار دانه بوداده در زیناد
بریان کرده یکدرم کهربا دو درم تخم شاهبرم بریان کرده ناکوفته دو درم
شربت سه درم با کباب جگر با شراب سودا نافع بود اسهال خونی
علاج آن اقراص کهربا دهند و با آب آلبالو دو درم طباشیر سوده اندر شراب
سورد دو درم تخم کشنیز لسان الحمل با آب آلبالو دو درم حب الآس پاک کرده
دو درم تخم کدنا بردورا کوفته و بیخته سفوف کنند اسهال خونی باز دارد
وضد او سداب را سود دارد و طعام اندرهمه انواع با بچه باشد و رزده
وخایه نیم پشت و ارزن پوست باز کرده بشیر و مغز بادام بخته و گوشت
تذرو و کبک نیکو دانک بخته و با بچه بسیاق بخته سود دارد و زیر اسهال
آنکه زردهٔ هاله مرغ با روغن گل بیامیزند و مروارید سنگ مفتول و ضمغ عربی
و اسفیداج بدان اندر شسته و طلا کنند و تحمل سازند و بیاشامند فی الحال
بگذارد و قیئت دهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر تازه تر کنند
سود دارد و اگر سبب نه باشد حب الرشاد دهند با آب کرم و کوکردیا

بسرشنه و دود کنند و بگیرند کوز مغز بریان کرده سه درم نانخواه یکدرم کندر
یکدرم کهربا دو درم تخم شاهبرم بریان کرده ناکوفته دو درم
فرنک کرم کرده نشستن سود دارد باب دوم اندر انواع قولنج و اندرون
قولنج بادی سودا اقراص کرم آن و انتشی و اسباب علاج آن اگر وقت
قوی باشد نخست رک باسلیق زنند اگر حاجت آید رک صافن زنند و آب
کشنیز و آب غب الثعلب و آب انار و آب کاکنج با فلوس خیار شنبر و روغن
بادام دهند و اگر بوقت حاجت قدری تخم خربق سیاه در بن شربتها حل کنند
صواب باشد و بکشکاب و روغن با لوبه حقنه کنند و فضار از نقبه و خط و
آرد جو با لوبه و اکلیل الملک و سوم روغن بنفشه بر شکم بنهند قولنج کوز اخلاط
غلیظ و اسباب آن جفت و علامات آن اما علامت خلط غلیظ درد کرانه
باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از پیش رفته باشد و علامت خلط صافی
درد باشد و پندارد که رونده او را بشقب سوراخ میکند علاج آن
بحقنه تیز باشاف تیز نهند صفت حقنه که قولنج نفاخ و بادی و بلغمی

بکشایند تخم بادیان و تخم خبث دانیسون و تخم کرفس از هر یک سه درم در آب
بپزند و به پالایند و بهشت درم بوره نان ده درم بیامیزند و در روغل کنند و ده
درم کنجد یا روغن مصطفی با وی بیامیزند **صفت حبی که نوع بتر و بادی بگشاید**
بگیرند سکنج و دو درم شحم حنظل ده درم سقونیا سه درم و دو دانگ سکنج
بآب سداب حل کنند و باقی بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم تا
سخت بگذشته نیز و شاف راه نمک نیندازد و روش سهل دهند و اگر غشیان
ریخه دارد سفرجان سهل دهند یا معجون الراحه **صفت شیافی که نوع بتی**
و بادی بگشاید بگیرند شحم حنظل دو پوره از هر یکی پنجدرم سقونیا دو درم مغز
بادرم پنجدرم مثل پنجدرم شیافی کنند **صفت بلعون الراحه** شحم حنظل دو درم
سقونیا یکدرم مصطکی پنجدرم انیسون پنجدرم کبر ادا کی حب کنند بآب
کرفس از یکدرم تا یکمثقال **نوعی از قرابادین که بسیار کرم بگشاید**
کرمزه دو درم افتیمون درم نفل که بردوا فزود آرد آن بکوبند
و بدان سبوس خشک شود **صفت بن کرمزه و اطلاق البطم** گاه باشد

که باطنی کری فرود آید و التهاس پدید و ضعیف باشد و زنگ روی زرد و تیره شود
قوت ضعیف گردد و ضعف او نه از این علت گرسنه شود از بهر آنکه هر چه بخورد
فرود آید گرمان بخورند و رود و ناتمکن گردد و بدان سبب گرسنگی و جنبش قلب
و ضعف و غشیان پدید آید و خواب و بیداری ترتیب نباشد و در خواب
و خیالها بر هم سایه و از دهان لعاب رود **علاج آن** بگیرند شیح و مرسین
و برنگ کابلی مقشر و مرخس و فنبل از هر یکی پنجدرم زیره سفید و کمون یازده درم
بکوبند و بیزند و پنجدرم ازین جمله بپشیر تازه بدهند بر گرسنگی و نیز بگیرند برنگ
کابلی مقشر یکدرم بوزن یکه خرما و کوز مغز از هر یکی پنجدرم هر سه بکوبند و بهم
بسرشند و شبانگاه بر گرسنگی بخورند و بخسپند ما بداد کرم که دوانه پاک کند
و از پس آن بگذرمت یا بیخ فیتوا بدهند امد و شب دیگر و یکهفته هر ما بداد
پنجدرم الکامه بخورد ماده و قولنج کرمانرا پاک کند و بگیرند عبیر و زهره گاو
و آب بیدانه راست کرده و پنبه یاره بدان تر کنند و بر نشتن بگیرند
کرمان خود را پاک کند و کرد کمانرا بر ک شفتالو کوفته بر شکم ضماد کنند

وزهره کاو دیه کوزن وقطران وسقمونیا هم سرشته دیر ناف طلا
کنند وشونیز بسرکه بسایند وطلا کنند نافع بود والله اعلم بالصواب
باب یازدهم اندر جایها بی عقده بیرون آمدن عقده وعلاج آن کل
سرخ وانار پوست وبرگ سورد وبرگ ترب ونرنوبه در آب
بزند ودران آب نشیند پس کنار ودمازو وانار پوست وصندل سوخته
واقاقیا وشب یمانی واسفیداج همه کوفته بران موضع پراکنند وبه بندد
وانکه مزاج سرد دارد دارو با اندر شراب قابض بپزند ومرزنگوش
زیادت کنند واگر عقده که بیرون آید ریش باشد نبید بجای قابض کوادرو
قابض دروی بخته باشند بشویند وسرب سوخته وشسته بگیرند ده درم کل
سرخ وسماق از هر یک پنجدرم مرود و درم ونیم بکوبند وبه پزند وبران
موضع پراکنند وبه بندند **شقاق** ترقیدن لب شرج را شقاق گویند
وگاه باشد که سبب آن خشکی مزاج باشد وگاه باشد که رگها متعلق گردد
رگها بطرقه **علاج آن** اگر سبب امتلای رگها باشد رگ باسلیق یا

بدید آید وکاهی بجانب زبانه وخایه وقضیب فرود آید وکاهی بشراسیف
وکتف برآید وکاهی بسهالی خون آرد وکاهی شکم بازکرد ودوری بسوراخ
بچه دروقوع نوازکند وکاهی دردانداهها پدید آید واز مفاصل وزانو
بهنگام برخواستن ونشستن آوازی بیاید تا زمی ازاقوا قرکوئید
آن اگرخون صفرائی باشد نخست رگ باسلیق بزنند پس مطبوخ هلیله
وسپستان وعناب وآلو سیاه وخیارشنبر استعمال کنند واطریفل مقل اکثار
دارند واگرخون روان باشد وغلیظ باشد وبلا دردباشد بوقت معلوم
اید بازنشاید داشت الاقوت ضعیف میشود وبهرگاه که خواهند مادرا زدا قوس
کهربا دهند وقیقون جبت الحدید بکفزه بلیله کابلی بریان
کرده بروغن کاو سه درم کهربا پانزده درم مقل چهل وپنج درم قصل درآب
کند تاحل شود ودواها بدان بسرشند وحب کنند شربت بهرمادرا دو
درم واندرطبخ دارو ها قابض می نشینند وبکفزه مازو وکندر وکزمازو
ومرو وانقاقیا واسفیداج راستار راست کوفته وبیخته وآن موضع را بشراب

قرابونین

قوارنشوند واین دارو با برودپرا کنند وبنبند واگر با سوء مزاج گرمی
باشد بهم نخست رگ زنند پس مطبوخ افتیمون دهند وعلاج سوداکیا
دارند وبلیله پرورده سخت موافق باشد واگر دردناک باشد بکفزه مرهم
داخلیون ورونن گل واندکی زعفران واندکی افیمون همه اندر مفضح
بسرشند وبرمی نهند وروغن بنشاند وسودمند باشد وبابونه واکلیل الملک
واندکی زعفران طباشیر تخم کتان بسرشند وبرمی نهند واگر با سوء مزاج
باشد ودرآب گرم کرده درآب گرم نشینند وروغن رزد آنگه نمک و
روغن کوان شرطلی کنند وبین آب گرم بگیرند آب نیز خام وپخته
پاره بدان تر کنند وبخوشتن بردارند وبگزمان ببرکنند رفو کشاده
شود ودرساکن کردد وبنیکرنه شحم حنظل ومغز بادام تلخ رستار راست
بکوبند وبه بزنند وبیالایند وهر ساعت یکی نهند تا اندرنیخ ساعت
بیخ شیاف نهند بکفزه مازو وبیخ کنه وبزنند بگیرند مارا رفعی
از جایگاهی که از آب دور باشد ومردد نهاک او بیفکنند وشکم اورا پاک

کنند و نشویند و بپزند تا مهر شود و سر پاتیله بپوشیده دارند پس روغن زیت
برافکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن را طلی میکنند
خشک کنند و بپزند اهوان میکوبند با سورد را بروغن زیت چرب کنند و داشتان
سبز کوفته و بیخته بروی میکنند خشک کنند و بپزند **منفعت داروی مرکب**
بگذشت بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و فوشاد در وقتل
و کچ گنده نا و حلتیت را راست بهم بکوبند و نعل یا آب مویز حل کنند و دارو را
بدان آب بشویند و جذب کنند سه درم یا سورد بشکنند **باب چهلم**
در بیان جگر جگر گرم را علامتها نشکی بسیار و حرارت اندر حالت است
و موضع جگر علاج آن رگ باسلیق زدن و سحگاه آب آنغوزه و سگبین
دادن و جاشنگاه گشاب با روغن بادام و از پس چهار روز یا هفت روز
آب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند و طبع را با آب میوه ها نرم دارند و
فلوس خیار شنبر اندر آب کاسنی کداخته و شراب انار و آب انار و شراب
ترنج سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص با شیر دهند و خمار با از صندل

و کل سرخ و تراشه کدو تر و آب کک و آب عنب الثعلب و آب برگ
مورد یا مقدار اندک مصطکی و دارچینی بر جگری **منفعت سودا آب**
آن زبان سفید باشد و زکروس رصاصی و لول غلیظ و سفید و شهای طعام
نرود و برآید و لیکن هزشوار کوارد و باید دانست که اسهال غیر سیاه یا بسیار
شهوت نشان سردی جگر باشد و یا سقوط شهوت نشان گرمی و ضعیف جگر
باشد **علاج آن** اما جگر سرد را از اصول داون باد روغن فتق و روغن
بادام تلخ دود انگ جگر گرگ خشک کرده و کوفته و دود انگ ریونه
چنبی با نجدرم شکر با کاشکر سخت موافق باشد خاصه اگر سه با داد بدهند
از بهر آنکه از جگر با رطوبات بسیار معتدل تر و با جگر مردم ملایم تر از جگر
گرگ نیست و اگر سه شب بوقت خواب آنا سیا بزرگ بدهند صواب
باشد و بسیار شتر اقراط سرد را با سهال و باد دارا و اول پاک کنند و سده
بگشاید خاصه اگر شیر با بدهند که بول بشتر دهند و خمار بر نهند **چون صفت**
بگیرند مصطکی و مصر و افسنتین رومی از هر یکی دو درم کل سرخ نجدرم خود خام

وسنگ وسنبل از هر یکی سه درم زعفران یکدرم بابوم ورغن مورد بسرشند
در حکر نهند نافع بعد و السرا عظما بالصواب باب سیزدهم اندر بیماری
چشم و مداوای آن علامتهای آن حرارت از جانب چپ باشد و تشنگی
غالب باشد و بول رنگین باشد علاج آن رگ باسلیق زنند و اسلیم آرند
چپ و آب کاسنی و آب بادیان هم آمیخته میدهند و آب بسیار شلب و
آب کرفس از هر یکی دو وقیه هم میدهند و استفراغ بدارو ها مشهل اصحاب
سودا کنند و با ماریقون فیقرا و غاریقون از هر یکی یکمثقال حب کنند و بدهند
دو درم غاریقون و دو درم سنگبن سخت سود دارد و آب سبز کرفس
و آب پیسبر و آب پیکه بوکرنا و عرق عرعر کوبند از هر کدام که حاضر باشد
یک وقیه صافی کرده با سنگبن میدهند و رگ بزنند و برگ بنفشه خشک کرده
اندر سایه مقدار دو درم کوفته با دو درم شکر چند روز باو دهند و دو
از تمس زایل شود از شاره اندر بیماری آن اگر گرانه بیشتر باشد و تشنگی
نباشد و بول سخت رنگین نباشد علاج و آن ما را الاصول با روغن با دام

تخم دو چار دانگ تریاق اربعه دران حل کرده بدهند و بخسپد هم افیمون
سوده با یکوقیه سنگبن سبز را پاک کنند و افیمون و پوست بیخ کبر
رد تمار است کوفته و بخته با سنگبن برشته بخدرم تا بیخ شقاق سخت سود
باشد اشق را باسرکه حل کنند و مغز بادام تلخ کوفته و برگ سداب خشک
کوفته را تسار است برشته و بر سپرز نهند و ببندند و اگر بر سپرز کرمه بزرگ
و خودل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته هم بسرشند و بر سپرز نهند و مصاره
با قتی از چوب کرنب زند و طعام و شراب انصاره و قدح خورند
و در مدت چهل روز سبزه کرم و سرد را بکار آرند و پاک کنند باب چهاردهم
اندر بیماری چشم بیایند و دانست که بر چهار علتست که در یک چشم
و در یک همه تن کرد و یا زرد شود و یا سیاه و ایا ترشح دمعه و فوق ما باشد
و بیشتر از هر یکی باشد و از سه که از متقدم نهره افتد و شرح آن در کتاب فضیره
یاد کرده آمده است علامتهای آن اندر چشم زرد تشنگی غالب باشد و بول
تخم و بول سخت رنگین باشد و کفک سخت بول دارد و علاج آن بر چهار گونه

باشد هم رگ بابزند و هم مسهل دادن اما رگ زدن باسلیق یا اسلیم از
دست راست و مسهل طبخ افسنتین رومی و هلیله زرد و غاریقون و اجاص
و خیارشندی و تخم کاسنی و تخم کاسنی و تخم سوسن و غاریقون و خافث و شیرخشت
باید خشت و اگر مسهل بسیکی باشد فلوس خیارشنبر اندر آب کاسنی کفایت بود
و مار الجبن بخت موافق باشد و هر بامداد سنگبین نرم وی دهند با آب کاسنی دادن
پس سنگبین بچهار ساعت گلقاب دهند و اندر گلقاب شیر گرفس و تخم کاسنی انجه
حاضر باشد اندروی بزنند و گلقاب با روغن بادام دهند و شکر را اندر گلقاب
تخم کشنیز و تخم او در افکنند و اگر تب باشد سنگبین بسیاگه هر بامداد دهند با آب تخم
خرفه یا آب کاسنی و آب انار ترش و شیرین موافق باشد و اندر آزمون دو دو قیه آب
ترب و یک قیه شراب بگلاب و بنفشه ریباس و بنفشه و بنفشه و خیارشنبر و بنفشه و بنفشه
بدهند از دو سه روز فرود آید خاصه اگر هم در آزمون بول کند و یک ساعت بر گلگیر
خشک کرده و کوفته و بیخته اندر ماء العسل بدهند و اگر یکدرم روناس کوفته و بیخته
با زنده خایه مرغ نیم پخت بدهند و اگر چهار درم بر سیاوشان اندر طبخ انیسون

بدهند برگان زرد فرود آرد [illegible] خداوند برگان سیاه را رگ باسلیق یا
اسلیم زند از دست چپ و استوخ بیارالجبن کنند و تر برگشادن سدد و اشوانج
سود کند [illegible] استسقا سه نوعست اول لحمی و سبب او
ماده غلیظ باشد که باخون اندر بهم رگها بگذرد دوم طبلی است و سبب آن ماده باشد
باد ناک که اندر بهم خشک بماند و سیوم زقی است و سبب آن ماده باشد آبناک
که اندر بهم فضای شکم گرد آید و اصل همه نقصان هضم است و چاره استسقا
آب خوردن است و سبب انجور سستن ضعیف جگر باشد و سبب ضعیفی آب که
بدو رسد از نوشیدنی و غیر آن شوانده گردد و باندازها شواند فرستاد تا بدان سبب بهم
نخن نشنه ماند و از جگر آب خواهد پی انکه جگر را آب حاجت باشد و چنانکه جگر الفعر
گرسنگی همه اندامها است پی انکه طعام معده میخواهد اندامها همه تشنگی همه اندامها
است پی انکه جگر آب خواهد از بهر انکه جگر ضعیف باشد و آب را باندامها نتواند
فرستاد بهر آب که خورده باشد اندر جگر بماند و جگر را سرد کند و آب تر شیح
اندر فضای شکم جمع شود و مزاج همه اندامها تباه شود و بدان سبب علت استسقا

بهم جث مستحکم کرده و چکوکی نرشح از کتاب فیضه باید حبیت و ما پستها سبب آن
کرم چکر باشد چنان باشد کلیب کرم چکر رطوبتها کراضن کرده و استوغ تولد کند
چون او را ربول و عوق بسیار و سهام خون و افراط حمت و بران بسبب حرارت
اصلاکه و حرارت غریزیت تحلیل پزیرد و بران سبب آنقدر حرارت که باشد ضعیف
گردد و هر گاه که حرارت غریزی ضعیف باشد دیگر ضعیف خود و کیلوس را خون
نتواند گردانید باستسقا او انجامد و اما علامت نرقی آنست که شکم
گران باشد و طبل همچون مشک پر آب باشد و علامت آنست که ناف پرون
آید و شکم بران گران نباشد و شکمش همچون مشک باشد که باد اندرو مدد و اگر او را
بر زمین زنند آواز طبل آید علامت سلی آنست که اندامها را آماسیده شود و هر جا
انگشت بر نهند و اعتماد کنند در وی نشیند و چون انگشت بر دارند دیگر نان بماند
و رنگ و رو اندامها بر رنگ زنگار ماند و بیشترین را طبع نرم باشد
علاج نرقی بهترین علاج نرشکا کشیدن است و گر شکا را زود بر آرد آب و بخار
در شکم آن باید گذاشتن و هر بار بیرون کردن و اندر کردن تا به خشک

عرق آوردن و اندر ریگ گرم نشاندن چنانکه سراو از آفتاب در سایه
باشد و تن اندر آفتاب و ریگ گرم باشد و تدبیر او را در اول کردن و اندر آب
در نشاندن و آب بعد نها چون آب کوکرد و آب پاک و انجا که آب
در نیابند نمک اندر آب کنند چند روز و اندر آفتاب نهند بجای آب سرکه
باشد و اشربهٔ عجب غایقون کنند صفت آن بگیرند غاریقون ده درم صعتر
غافث و ریوند از هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم جمع کنند و هر بار او بکوبند
بیهنه و اگر اسپاغ بسیار کرده باز گیرند و شیر شتر عربی بار اندر کنند قبول او سود
دارد و انجا که شتر عربی نباشد شتر کی علفش آرد جو باشد خمیر کرده و هر روز تخم
کرفس و تخم بادیان معتدل درو سرشته بدهند تا شیر او سود مند کرده
و طعام او نان برین کرده باشد و خمیر نان نمک خواسته و اندر خمیر کرفس
و تخم بادیان و نانخواه سرشته و هر روز مقدار ده سیر از این نان رانب او
کنند و گر از این نان اندر نخود آب تر کنند شاید و خوبتر پیش روزی کنند
بار و غن بادام بار و غن فستق و رنب خام و بخته سود دارد چند انکه بخورد دهند

خام نافع تر و اگر بیمار از گوشت بره بکند گوشت گبک و کنجشک و هند بریان کرده
و یا اندر نخود آب بخته و اگر بضرورت آب دهند باید که شراب بیامیزند یا
آب انار و نهند و بدین قناعت کنند و اگر ضرورت دهی باشد هر بامداد آب
برگ ترب و برگ کرفس و برگ بید گوفته فشرده و صاف کرده و کمک بداشته
و بالوده با اندک شکر میدهند علاج طبی شکم را بکلید کرم دارند بسبوس
و کمک کرم و ارزن و مانند آن و پوست سمور و روباه بر شکم پوشیده
دارند و بالاصول دهند یا معجون فغدار یقون و پیوسته ریزه و کندر رفیع
و طعام نخود آب پخته علاج طبی قی و ریاضت معتدل و دماغ را بفرغره
و معده را بیاریج فیقرا پاک کردن و اندرو دریا و آب معجنها نشاندن
نافع بود بایشاندن دهند بیمار گرد و هفته دادن شاطی آماس
کم اندر کرده علامتهای آن تب لازم و تشنگی و گرانی اندر کرده و دشوار
برگشتن از پهلو بر پهلو باشد که خصیان سنجیده دارد و باشد که زبان
سیاه شود علاج طبی رگ باسیلیق زدن و گشادن بار و غرغره بادام

و شکر و کم خوردن آب و هفته نرم کردن و چیز سبز اندر آب کاشتن دادن
یا اندر ماء الشعیر و اگر سوداوی کرده علامتهای آن تشنگی نباشد
و گرانی سنجیده باشد و کسلانی و علامتها سریع طبی ظاهر تر و علاج آن قی کردن
و شراب افسنتین و کمکنجبین دادن و هفته از خشک و برگ کرنب و برگ
چکندر و برگ خطمی و سبوس مصرور و انجرت و پر سیاوشان و تخم خیار
دغرنده و روغن کنجد ساختن و ضماد از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی و شبت
و بابونه و اسفوق و علک البطم ساختن و از پیدن بر بط و بر مرغ و منوفاق
کاو کرا خته و اندک مقل در میانه و رعل کرده مالیدن و طعام سبوسات
ماءعسل و روغن بادام دادن علاج طبی خون و سوختن و آب آمدن
علامتهای آن اگر بول خون از کلیه باشد یا بول خون آمیخته باشد
لیکن فسرده باشد پاره پاره آید از غشیان خالی نباشد و اندر نواحی
کلیه الم باشد و گاهی الم در میان نشست باشد و بر اینها فرود آید و گاهی
بمیان هر دو کنف برآید و اگر از ثانه باشد خون با بول آمیخته باشد

دهن رقیق باشد و از غلیدن نشانه و سوختن نشانه باشد علاج آن وک
بسلیق زدن و از همه چرا تخ و شور و تیز پرهیز کردن و کشاب و آب
نبقه و شراب خشخاش خوردن و اگر از بول خون و حرارت و سوزش نباشد
بگیرند فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و دو قرن و مرو راسن و تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خربزه هر یکی بزند و منفتح بسرشته شربت دو درم
ماء الشعیر یا ماء العسل میدهند و مغز هلیله زرد و مغز تخم خیار و خربزه را نیک
بکوبند و اندر منفتح بسرشند و بکار دارند سوزش را و قرح را سود دارد و تخم
خیار یا شیر خربزه و قرع نشانه را سود دارد و قرص کهربا خوان اسکدن را
بازدارد و اقراص کافور قرح را و نوزش را سود دارد و نسخه اقراص از
قرابادین کتاب ذخیره باید جست و دیگر قرابادینها توان یافت سهل
بول این علت که بول بخود است مردم می زاورد و سبب آن سردی مزاج
و سستی نشانه باشد علاج آن نی کردن و در آب گرد نشستن و در مغز
سداب و مغز خربزه و ماسک الاصول و سنجبار و مثروه و لطوسن تقدیر

حاجت خوردن سعد یا سنگ بیجان کند و جب الاس و تخم کلب مقشر و سعد
و خولنجان و قرفه و دوج و راسن را ستارات کوفته و بیخته اندر منفتح بسرشته
شربت ماءالشعیر و شاکفاه مسته و درم و کوشت روباه بریان بخاصیت سود دارد
دنباه این علت که مردم از آب هر توانند کرد و در حال که از جای خیزند
بیرون آید زنگ ناگرد انیده و سبب این علت گرم شدن کلیه باشد علاج
آن آب انار و آب تخم خربزه و شراب غوره و کشاب همه با اقراص بوقع کل بر
بجانند و هر شب اسپغول مقدار دو درم اندر آب خیار تر ش با سکر که و شکر و کلاب
و روغن گل اندر موضع کلیه بالیدن و طلاء از طلب و بیت جبو و آبله کوفته و
بر کپه تر و برگ مورد تر کوفته بر نهادن و اگر این بر کها نباشد قشور انار
و سفیدهٔ خولنجان و از که کافور کلاب سوده و قطره سکر که بر کها بیده طلی کنند
طعام دوغ ترش و مزوره باشن مقشر با سفاناج و مزوره کشک جو و مزوره
بنشو و غوره و سیب ترش و مزه الوترش و خوارش هندی و طفیل از هندی مقشر
با آب غوره عسر البول باز کردن بول را اسر کویند و شوا را عسر کویند و اسباب

آن ضعیف یا رخی یا سقط یا ضعف قوت دافعه یا بادی غلیظ یا حبس اندر گذار بول
گرفته شود چون سنگ یا خون فسرده گرفته شود علاج آن اگر سبب رخی یا سقط
باشد ملک با سلیق و در آبزن فاتر نشانند و روغن گل یا مالند و بول خفاش طیر
برون کنند و اگر صرا تلخ یا دری باشد عنب الثعلب و اب تخم خرفه بدهند و بخفته
استفراغ کنند و اگر سنگی در مجرای بول مانده باشد علاج سنگ اندر جایگاهش یاد
کرده آید و اگر خون فسرده اندر مانده شبیانی اندر سرکه قرفا کرده بکشانند روز
به پالایند و ازان مرکه سکنجبین سازند و بیاشامند و داروهائی که سنگ
شانه بریزانند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ بود ما الاصول دهند با روغن سپند یا خیر
یا روغن بادام تلخ و اگر سبب ضعیف قوت شانه باشد در آب کوکرد نشانند و بول
ازمنی در آب حل کرده با طیل اندر بچکانند و زیره کاوه زهره بز و نمک آب
تلخ آنچه حاضر باشد بچکانیدن سود دارد و شیش که اندر خایه تولد کند با طیل
اندر بچکانند بول گشاده شود سنگ و ریگ که اندر شانه و کلیه تولد کند علامتهائی
آن ریگ که اندر بول پدید آید و اندرین قاروره رسوب کند و مجرای بول را

نجوشند و بسوزانند و کرماسه کنند و آب تا نیمه زنند آید و التفاط کنند و آنچه از
کلیه باشد زرد باشد و بر روی بول و آنچه از شانه آید سفید باشد یا خاکستر
گون علاج آن بآبزن اندر نشانیدن و کرگاه و شانه بروغن خرب کردن
و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و مجرا ایهود
و آب بادیان و تخم کرفس و حب الغب و معجون العقرب و تخم بادیان بمقدار
دو دانگ اندر آب تخمها بیهند و آب ترب کرفته فاتره مقدار دو درم
باده درم شیر آمیخته بدهند سه روز شانه از ریگ پاک کند اگر علامتهائی
آن پدید آمدن بول باد غلیظ باشد و رسوب بول بمجون سپوس باشد
علاج آن کشکاب با روغن بادام دادن و لعاب دانه اترج با شیر زنان
و روغن گل حقنه کردن با طیل اندر بچکانیدن و طعامها خرب و نرم
خوردن علامتهای آن هرگاه که بر پشت با پهلو بجای بازشود و قرا قر
کند و آن بادی باشد که بر دوش فرود آمده باشد و اگر با قرا قر با رشرب
فراآمده باشد شود آن بپه که از آن تراب کوئی نیز علاج آن از هر کدام با کار

سخت پرهیز کند واز پس طعام خوردن آواز بلند نکند وچیزی برندارد واگر
بنشیند واگر بدستور بکار باز نشود واین ضماد برنهند کورم سرد و سعد
وماند و بدست وکند زیرا که راست کوفته و پخته و مزنگوش و سریش
کفتاران اندر ابریشم ماهی بهم بسرشند و بر نهند و بگذارند تا خود بپفند
ودیگر باره برفی نهند تا سخت شود و طعامهای بادناک و میوه پرهیز کند
علاج آن اگر جراحت باشد درک یا سلیق برنهند وطلاب و
آرد جو با کشنیز تر و آب کاسنی برنهند واگر حرارت نباشد وصلب باشد
آرد باقلی وحلبه و بابونه و بیدمغ و بسباط اندر مشجج چون چنبص کنند و برنهند
وضمادی که اندر کتاب ذخیره واندرا پس و علاج پستانی یاد کرده آمده است
اندرین باب بود دارد علاج آن قی کنند و رک
یاسلیق برنهند واز طعامهای تیز پرهیز کنند و صبر و کندر و مغز روت کطفا
و مرد رسنگ بسایند و بر وی پراکنند و قصه یاسلیق
کنند واز چیزهای تیز پرهیز کردن و بر وی راه مجامعت کنند و دیوچه پراکنند

واشنان بسرکه تر کنند و هر روز اندر کرمابه بدان بشویند و همچنین کهل و
بسرکه تر کرده بشویند واگر بسوزاند روغن گل یا سپیده خایه مرغ بر جایگاه
طلا کنند سود دارد و هم از سرد و هوا سر و نیشتن را
نگاه دارد و هر روز در آب گرم می نشیند خاصه در آب کوه
بگیرند فرفیون و چندبیدستر و عاقرقرحا و قسط و دارفلفل کوفته و پخته
راست راست و اندک مشک تبتی سوده بروغن سداب اندر کنند و بر نارهای
وجایهای آن می مالند و قی کنند و از طعامهای تری فرانیده پرهیز کنند و کوفته
و دوار اشنگ بکار دارند مردم مزور را باید چند که
دارو اگر کرم نیشتر خورند اندرین کار ضعیف تر باشد لیکن از دوغ و خورشت
تازه و از سرد و تخم خام مقوت کرده قوت تمام حاصل آید و بیش نباشد
که از تخم خرفه و برگ خافور چندان قوت یابند که جنبیدن دارند و فلیه نرگس
دردن باقلی و اندکی از نخل باشد خداوند مزاج معتدل را سخت سود دارد
و مرد را یک درم اکنون اندر تخم مرغ خایه مرغ سود دارد و این در کتاب

ذخیره باید خواند تا مقصود حاصل شود **اسباب خون** اسباب آن از بسیار خون باشد اندرون یا یکی و تری خون
باشد یا قوه اندرو **علامتها** انچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم باشد
و رنگ و روی سرخ و تابنده باشد و بدن قوی باشد **علاج** آن فصد کشنده
و طعام از سماق و ناردانه و عدس کهنه و خورش دارد و با بچه بره و گوشت
گوساله سازند و شربت اقراص کهربا و محمول از نیشم یا رد که با آب مازو
ترکنند و بسرنه آلوده کنند انچه از تری و کثرت خون باشد تن ضعیف شود و
خون رقیق باشد **علاج آن** تسکین حرارت شربتهای خنک و طعامهای غلیظ چنانکه
اندرین باب یاد کرده آمده از عدس و با بچه و فسرد و مانند آن و انچه از
قوه باشد خون عفن کنده باشد علاج رگ باسلیق زدن و رگ ماتحل
زدن و ماء العسل نوشیدن و بطیخ خوردن و اقراص کاکنج و بنادق البرزوراد آن
و با آب گرد اندر نشستن سود دارد و باز ایستادن خون چیزی موقوف
اسباب خون یا کی خون باشد اندرتن یا غلیظ و سرد خون با فراط

رطوبت یکی خون آنست که از پیشتر استوفیا بوده باشد و خون رطب
و تری بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و رنگ روی زرد باشد
علاج آن اندر آبزن نشستن هر روز یکزمان و طعامهای معتدل ترین
و قوی دهند چون ماء اللحم و رز و خایه نیمبرشت و شاه کلی و علامت غلیظی
و سردی خون آنست که اندامها ملس سرد باشد و قریبی از بدن باشد نواز
گوشت **علاج آن** غذاهای گرم و لطیف و اندک باید خورد و ریاضت
معتدل کنند هر روز یکزمان و سنجبیناو کوفته و فلفل و جوز الوج کبار دارند
و اندر طعام ریزه و نانخواه و انگدان و زراوندی کبار داشتن **اتساق** آن
بسبب آن نا موافق مرد باشد **علامتها** آن حالی پدید آید چون صرع کهنه
صرع و علامت آن گفتگو و تشنج و اضطراب باشد و اندرین علت کمتر
تشنج نباشد **علاج** آن مباشرت و روغنها و عطسه بکندش و فلفل
و فیران و بوی نیلوفر و کافور و کل بنفشه و صندل امرود اندر رجا دارد باشد
بچون حالی آبستنی **علامتها** آن هیچ نباشد **علاج** آن ما دام الاصول باید خورد

باید کرد و غذا را موافق فرمودن علیج ۲ اما اگر شیر زرد و رقیق باشد سنگین سازد
و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه باید داد و طعام از گوشت کاوچه
و گوشت بزغاله و مرغ مصوص و ریزپاو و مانند آن و اگر غلیظ باشد سنگین
بزودی دهند و ماهی خورد فرمایند و طعام و نخود آب و اگاره و ترب و مانند
آن و اگر اندک باشد کشنیز بی تخم بادام و کرنج بشیر و خطمی و بزرقطونا
بشلغم و کوزه و انغاباج و مانند آن و کنجد اکس کرده اندر شراب ریحار
جائنه و به بالایند و آشامیدن شراب بدهند و بستان بزد پستان کوسفند سود دارد
علامتهای آن کری و سر درد چند جا معلوم شده است علیج ۳ اگر
اماکس گرم باشد سرکه با آب گرم یا شیر بدهند و میان تخمه کنند و نخست رک باسلیق
بزنند و سنگین و روغن گل بهم بیامیزند و در آن قلی میان بر شنند و ضماد کنند و اگر
اماکس سرد باشد با بونه کوفته و پخته اندر با دیان و گرفس بر شنند و ضماد کنند و الله
اعلم بالصواب باب سوم در اسباب مفاصل و فلوس و در اسباب
اوجاع مفاصل و فلوس گرم سبب این علت ضعیف عضو مدد نه شد بلس گرم

باشد علیج ۴ اگر ماده خونی باشد نخست رگ زنند لیکن از اوجاع مفاصل رگ اکحل
زنند از هر دو دست و اندر فلوس و در دو اندام ها فزود سوین رگ باسلیق زنند
از انجانب که درد باشد و تبر بهان خشک دهند پس دارو های مسهل دهند و بسهل دفع
توان کرد تا اندک اندک ماده را دفع کنند و موضع درد مند اندر آب سرد
و یا گرم بنا قوی نهند تا درد بهی آرامد و دارو های مسهل با سورنجان دهند و از پس
مسهل مادر ارول مشغول باشد که ماده اوجاع مفاصل بدان پاک شود نخست
رادوقات بر نهند پس مرکب محلل و اگر ماده صفراوی باشد اشتوخ بطبوخ بیلسه زرد
و خرمای منزوع کنند و نگیبه و شربت لایق آن سازند منقه نار بیدانه های خورد یکدانگ سورنجان
با این خاصیت معده را زیان دارد و اگر اندروا را دوا های که معده را قوت کند بکار
باید داشت چون زیره نو زنجبیل و فلفل و دیر و سقونیا باید داد تا اسهال نفوت
نشود و بسیار خوردن سورنجان فضلها را سخت کند و بدین سبب بر گاه
بسیار خورده شود مفاصل را زهم باید داشت یوم روغن ورد بنیلوفر بپرسرخ
و مانند آن و از پس دارو های مسهل مادر ارول مشغول باید بود تا ماده اوجاع

مفاصل آن دکها پاک شود اما در روس مسهل ترکیب چنان باید داد که صفراء و بلغم
را دفع کند چرا که شواغل بلغم تنها کنند و رصال سودمند باشد لیکن صفراء دیگر باید
بجنبد و رطوبت دیگر را بجذاب زند و بدان عضو باز آرد صفت مسهل ناطع
سورنجان یکدرم بوزیدان یکدرم ماهی زهره دو دانگ تربد یکدرم و نیم زنجبل
و زیره کرمانی و سقمونیا از هر یکی دانگی چون کنند چنانکه رسم است این یکشربت
اند دو وقیه جلاب بدهند صفت دیگر سورنجان و هلیله زرد و تربد از هر یک چهار
دانگ شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دانگی کتیرا نیم دانگ چون کنند و نعناع تخت
رطوبت بر نهند پس ترکیب محلل صفت نعناع دیگر بگیرند طلاب کوهرز قطونا بسر که
تر کرده بر نهند یا بگیرند سماق و نار پوست و پست جو بشرابی سرخ بشویند و بر نهند
و اگر درد سخت باشد بگیرند زعفران و افیون راست راست و بسر سیا بند و طلی
کنند و لوبیا در آب بپزند و بکوبند و نعناع کنند تحلیل کند درد شانه و اما آنکه
بر سر جراحت صفت اذا اردت علاجها آن موضع تاخ فرو خ بدا بخیر و کهنگی بین
و اسفوانج بکوبند بسرکه بسرشند و ضماد کنند و طعام نخورد اگر قوی باشد

کبوتر

کبوتر و مانند آن نعناع و این نوع سازند بگیرند حنظل بشرابی سرخ فرو خ
بسایند و طلی کنند و اگر مناسب آید آنرا شق یا حنظل یا کنند و اینجا که متحلل باید
فرفیون و خ یا سیمین بسایند طلی کنند و هر کهن نعناع نافع است و مقل و بیه
کوفته و جاوشیر کوفته نعناع محلل است اذا سکنا الوجع و در اینجا تازانو
و قدم و خصر فرود آید علاج بجون علاج اوجاع و مفاصل و نقرس باید تا کردن
و طعام کم خوردن و از پس طعام حرکت تا کردن و هر باد اورا نیست کردن
سود دارد و مضادونه این علت را و ضماد و نه اوجاع مفاصل را و نقرس را شراب
نشاید خوردن و هر گاه که شفا باید تا چار فصل سال بر پی کنند بسلامت
بشراب معاودت نشاید کردن معاودت دکها غلیظ باشد که بر ساق پدید آید
و سبب آن استلاء و فراخ دکها باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام
حرکت کردن و این علت حمالان را و بیکاران بیشتر افتد علاج قی فرمایند
بیدروبار که سود دارد بلغم برانند و رک با سلیقی زنند و استفراغ عام را لعین و
افیمون و مانند آن کنند هر هفته یا بر ج فیقرا و غاریقون و فتیون و جوارشنات

ترکیب کنند و بدهند از پس طعام حرکت کنند و این علتیست که سبب آن
همچون سبب دوم باشد قدم و ساق را پارس غلیظ کرد و همچون ساق پای لیکن ماده
این علت بر خلاف ماده دوم باشد از بهر آنکه ماده دوم از عضو باشد و بدان سبب
ریش کرد و ماده این از عضو خلط باشد و ریش کرد [illegible] این علت
همچون علاج دوم باشد پس از آنکه استفراغها کرده باشند فاکستر چوب کرنب
و چوب کدو آرد حلبه در کهن بزر و شحم ترب و شحم چوبر کوفته بر روغن زیت
سرشته طلی میکنند و الله اعلم بالصواب [illegible]
کتب [illegible] کتب حرارت غریبست که در
دل برافروزند و با هوا که در تجویف دل است که پلمیان آنرا روح گویند
و با خون در رگها بر رود و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن گرم شود و بر
حامله که مضرت آن در فعلهای طبیعی شهوة طعام و شراب است و هضم آن
و قوت بر خواستن و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن و اما گرفتن و گذاشتن
تب چنان باشد که ماده فرون اندر تن کرد آید و حرارت غریزی از هضم آن عاجز

آید و از آن ماده بخاری پدید آید و روح را اندر شریانها غلیظ کند تا بدان سبب
بر شوارتر روح تواند زد و بدان سبب گرمی تن خود و گرمی آن بدان ماند که بر دل
بشریانها باز آید و اندر همه تن پراکنده شود و تب پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج
گرم اندر عضو پدید آید شریانها و روح آن عضو را گرم کند و حوالی آنرا از این
حال تب آن عضو بشد از بهر آنکه شریانها از دل است بر گاه که روح شریانها
گرم شود گرمی آن اندک اندک بدل باز آید و حوالی که اندر تجویف دل است
آن حرارت غریب و آن سوء المزاج را قبول کند و باز آرایم اندر شریانها
بهم تن باز دهد و گرم کند و بدین سبب دل همچنانکه مبدأ حرارت غریبست
مبدأ حرارت غریبست که اندر دل برافروزد و با روح و خون که اندر شریانهاست
اندر همه تن پراکنده شود و تب پدید آید و هر گاه که تن از اخلاط بد پاک
باشد تمی یوم باشد و اگر غلط بد باشد حرارت اندرون آویزد بی که بدان
غلط منسوب تود کند و کار بدین ترتیب چنان باشد که کار آن ماده دوم است
دل را که روح است و خون را که اندر شریانهاست و غلیظ و گرم کرده باشد

وتب آورده میل باطبا برآن کنند وازبیرانکه گرم باشد لطایف کرده وتحلیل پذیرد
تب کاریده شود وانواع تبها خلطی که ازعفونت اخلاط باشد چهار نوع است
ازبرانکه اخلاط چهارست بلغم وخون وصفرا وسودا یکی ازبهرانکه عفونت
اخلاط یا ازاندرون رگها باشد یا ازبیرون رگها انواع این تبها هشت گردد
چهارانکه اخلاط ازاندرون رگها منفجر گردد وچهارانکه بیرون رگها وبازاین
تبها باهمدیگر ترکیب افتد وانواع آن بسیار شود واین منع آرکتاب خیره
باید جست حمی یوم علامتهای آن اندر تب تکسر وکراهة وکسالة ودرد باشد
اندر دیگر تبها باشد نباشد واگر صداع وتکسر نباشد لازم وقوی نباشد تا قارورة
نبض تب باشد علاج دق هرگاه که تب فاتر شود ودر آن تب آبرن وکرایه
خوشش آب فاتر مصداب باشد وزود تر مرغ ابایدکرد واز فروج وبزغاله
کنگ بپزد واسفاناج نفاره والو کشته دهند آن تب دق بسیار باشد
حمی یوم بدق بازگردد وچهار دیگر تیز لیکن دراندک مدت وخلط بسیار وحمای
طیب بسیار بدق بازگردد وناچار باشد که تب دق باتدا بدید آید نبض صاحب

ودقیق باشد وضعیف باشد وتواتر وموضع رگ وحوالی آن گرم تر از جایهای
دیگر باشد وحرارت از حرارت تب تندتر باشد وچشمها دور اندر شود
ودوست پشتها بر استخوان کشیده شود وگونها برافروزد وبینی باریک شود
ودقیق وتارکی ورنگ بالوس پدید آید وبرگاه که مدقوق خفته خورد پس ازبیدار شدن
حرارت تب ظاهر شود وچون چراغ که روغن باید وبرافروزد ونبض قوی تر شود
واین درست ترین نشانیست علاج آن ناموقوت برجای بود واستخوانها
بگوشت پوشیده شود وزبون ظاهر نباشد امید واثر باشد اما هوای خانه وبستر
باید خنک باید وآبزن وکرایه خوش وآب فاتر ورغبا لیدن بود ودر دوشیر
زنان دوشیر خود دادن وبرانداهها ودوشیدن وشراب خشخاش وگشنیز کوفته
کوفته سرطان تازه پخته باشد یا روغن بادام وشکر وشیرخشت لعاب اسپغول
دادن واندر گشنیز قرص کافور وشراب مسندل دادن وطعام بهم ترمی
فرانبنو یا بروان قلیه کرده وقلیه خیار واسفاناج وماهی تازه کوچک وخایه مرغ
نیم پخته ومرواه کشک جو ومانش مقشر وپاچه اندر گشنیز کوفته

۸۹

تازه و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ بید نشسته و گل تازه بر شاه سفرم نسرد کرده
می بوئید و سوسنی خوشبو پیش او نهاده باشند و بر آن بادیه سه و اندوده و خشم
از دور دور دارند و آب خربزه بدهند و آب گاو و آب خیارشنبر و آب انار شیرین
با بوزن یا دام بر ما دارد و میدهند تب بسیطه سبب این تب غفونت خون باشد یا کی
یا بسیار خون علامتهای آن رنگ و بوی در رنگ چشم و زبان باشد و رگها پر خون شده و
پر شده و طعم دهان شیرین و حرارت تب بسیار باشد پس لازم چون حرارت
کم کند از رگها به پرون آید علاج فصد باید کرد و دهن مسلفر و افرود و خوردن
عرق نصف سال پرون کردن و از پس چند روز مطبوخ بلیله استفراغ کردن و
شکنجبین ساده تسکین دادن تب غفونت صفرا باشد سرخ
اندر دهن رگها همه تن یا اندرون رگها که حوالی دل و بکرد فم معده است
یا غفونت بلغمی شور باشد یا صفرا بیاید و تو له بلغم شود از رطوبتی رقیق
باشد که صفرا تیز کرم کند علامتهای آن حرارت این تب لازم
باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت سیاه

یازرد باشد و نور بسیار اندر آغاز تب فراشکند و اندر آخر عرق کند
علاج آن اندر تسکین حرارت بسیار کردن و هوا را خانه خنک باید
داشتن و تن بکاهه پوشیده و باید داشتن تا نسیم هوا را خنک تنفس بدل میرسد
و حرارت تحلیل می پذیرد و باید دن باز کردن و بسکنجبین ساده و شراب غوره
و شراب بیوراج دادن و حرارت دل را شراب خاص تریج و شراب
صندل و قرص کافور تسکین دادن و بعوض غذا آب کدو و آب خربزه
بدهند و آب خیارشنبر و کشکاب رقیق دهند و اگر بستفراغ حاجت آید
فلوس خیارشنبر اندر طبرزد حل کرده دهند تب بسیار علامتهای این تب
گر بگذرد یکروزه علامتهای آن درازی مدت هفت ساعت باشد و بیشتر
دوازده ساعت بگذرد و چهارده ساعت شود بیشتر بدان اندازه خالصه
دور باشد و اگر تدبیر صواب رود و تو تیمار این تب هفت پیش نباشد
و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که بسبب بطاقت ماده یکنوبت
پیش نباشد و باقی عرق یا بسهال صفرا یکذرد و نبض عظیم و مختلف باشد

وقادر بمس خوشگوار و رقیق باشد و حرارت این تب سوزنده تر از حرارت
دیگر تبها باشد و سرما که اندر آغاز تب باشد یک بار زود زود ساکن گردد
و بیاید دانست که سبب سرما که در آغاز تبها پدید آید حرارت تب بهت که در طبایع
را که باید بکار از دور عضلهای این زنده تا سرمای این محسوس گردد و سبب
آنکه پیش از تب اگرچه آن رطوبت اندر تن بود سرد از ان محسوس نباشد
آنست که رطوبت اندر تن ساکن باشد نه از حالا بحالی میگردد و نه از
جایی بجایی باشد و هرچه اندر ساکن باشد اجزای آن تن خوگرده باشد و هر دو
جزو که در یکجای با یکدیگر بمانند میان ایشان تشابعی و خوگرده یک پدید آید
پس هرگاه آن رطوبت ازحالی بحالا شود از جای بجائی حرکت کند هر جزوی
از وی که از قرارگاه خویش بجنبد مجاورت و خوگرده یکم اجزای تن با همه
اجزای رطوبت بکردد و هر جزوی را از اجزای تن خاص سرد در آن جزو که رطوبت
بآن خوگرده باشد تا شش گردد و سرما محسوس گردد و ازینجا پدید آید علاج آن
هر ماده که سنگین دهد سرد کرده با شراب غوره یا شراب ریباس یا شراب

آلو و روز نوبت چنان حال که ازو پدید آید سنگین با آب کرم دهند تا
بپشد که قی کند و ماده صفرا برآرد و اگر قی نکند ازو زود ساکن شود و هرگاه
که تب کم زده شود اندکی کشک با شب دهند و روز دیگر که روز تب نباشد آب انار
ترش و شیرین با تخم آن کوفته و فشارده و شکر برافکنده تا هم حرارت
ساکن کند و هم بقوت تخم و شکر صفرا را دافع کند یا شراب آلو هندی
یا شراب گل بکار بسنگین یا آب میوه ها آنچه دسرد کرده یا آب خرمای
هندی و اندکه فلوس خیارشنبر با مقدار پانزده درم بنفشه پرورده اندر
گلاب انداخته و بالوده با مقدار دو درم بذر قطونا در آب آلو و شکر
و مزوره از آب غوره یا آب آلوی سیاه یا از آب خرمای هندی یا از نیشوا
از کشته زند آلو یا از عدس یا از کشک جو هم بشیره بنفشه داده و اگر تب
صداع باشد و تا سر طبع را بجنبانند نرم مجلب کردن او تر یا بشیانی از
بنفشه و شکر و سقونیا و مقدار دیگر بهمچون تدبیر محرقه باشد شعر الف
این تب و جب غیر خالصه از جمله تبهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند

وگاهی شش هر یک را و چگونگی ترکیب از اصل میتوان نهاد از اینکه گاهی
بلغم غلیظ تر و بسیار تر و گاهی رقیق تر و از نک تر و گاهی صفرا بیشتر
و گاهی سوخته و گاهی نا سوخته و گاهی هر دو ماده از اندرون عروق باشد
و یکی برون بدین سبب تبهای مرکب بسیری نامی خاصه نباشد مگر شطر الغب
و غب غیر خالصه که آنرا نامی نهاده اند [illegible] فرق میان شطر الغب
و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب اگر صفرا و رطوبت باشد لیکن
هر دو با هم آمیخته باشد چنانکه چون یکچیز نباشد بدین سبب نوبت هر یک
جدا باشد آنروز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرم تر و آنشته تر آید
و آنروز دیگر که نوبت حرکت رطوبت باشد آهسته تر و دراز تر آید و
ماده غب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو ماده با هم آمیخته
باشد و چون یکچیز گشته و بدین سبب فعل هر یک جدا گانه پدید نتواند آمد
و بسیار باشد که اندرین هر دو تب اندر یکنوبت دو بار یا سه بار سرما
و فرا شا پدید آید و بار گرم کند و علامت غلبه هر خلطی از اعراض و احوال تب

توان

توان دانست علاج آن طریق صورت اندر علاج این تبها آنست که
تدبیر نرم کردن طبع و تدبیر قی و ادرار بول و تدبیر گشادن مسام و عرق
آوردن و پاک کردن تن از ماده تب فزون از تسکین عوارت
کند و این تدبیر بچیزهای سبکتر و لطیف تر کنند و بدان طریق که آسان
تر باشد و استفراغ قوی پس از پدید آمدن نضج کنند و اندر اعراض
تبگاه کنند بدفع ماده خاصه پیشتر که شنده و اگر حاجت تسکین حرارت
بیشتر باشد سکنجبین ساده دهند و اگر مزور باید مزور تخم کشنیز و تخم کشوث
و تخم کاسنی کنند یا طبیعت تخم خیار و تخم خیار بادرنگ دهند و اندر گشاب
عنوذ و تخم بادیان و سعتر و زوفا خشک و نعناع و سنبل آنچه در خورد
باشد در افکنند و پیش از گشاب سکنجبین ساده بدهند یا سکنجبین مزور
بمقدار حاجت کنند و آب بادیان و کاسنی در ان کراخته و سکنجبین ساده علی
و شراب علی و کاسنی در ان بسرشند و اندر شرابها مواقی باشد و اگر حاجت
آید بسکین حرارت که بیشتر باشد سکنجبین مشک زرد بدهند و اگر بزور کنند

ترتیب

بزور تخم و تخم گاو زبان و خیار بادرنگ زیادکنند مصوب باشد و تنها و از آن مرطب باشد کم بکار برند و میکاهد و میفزاید و هرگاه که از این قبیل بدید آید تدبیر استفراغ کنند و برق گاو زبان کداشته با سکنجبین آمیخته موافق باشد و از آب اقحوان مصوب باشد و بخورند سپید و بخورند خاریقون و بخورند سقمونیا اندر آب کهل کرده با گاو زبان آمیخته مضیها لطیف و سبک باشد و اگر بسقراق قوی حاجت آید معجون خیارشنبر دهند و از پس استفراغ قوی کهل بدهند صفت قرص گاو زبان کوفته و بیخته دو درم سنبل سه درم اصل السوس پنج درم تخم خیارشنبر و تخم گاو زبان از هریک چهار درم شربت بنفشه یا بکلیکال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشد بگیرند کل تخم دو درم مصطکی یکدرم سنبل دو درم تخم گاو زبان چهار درم شربت بکلیکال با گاو زبان

تجربه هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبعی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید مانند طبیعی شود و تب بلغمی تولد کند علامتهای آن سرماولرزه قوی تر و بانیده تر از سرمای دیگر تنها باشد و گاه باشد که چهار پنج ساعت بدرازا کشد و در میان برفست و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که از بلغم زجاجی گویند و طعم دهان تلخ

و فم معده ضعیف و تهوع با طل باشد و تاسه و غشیان و قی بسیار افتد و نبض ضعیف و مغیر و متفاوت شده و قارورهٔ رقیق و سفید باشد و با عرق و تیز نشود مدت یکهفته سکنجبین صاف و گشنیز تر فاچیخته با نشسته و از پس یکهفته قی فرمایند خاصه اندر اقلیم تربت قی سکنجبین عسل و آب گرم فرمایند و از پس قی کاسنی و بنفشه با مصطکی و انیسون و طبع را کاسنی و مسهل نرم کنند یا ده درم شکر کاسنی و بنفشه با مصطکی و انیسون و طبع را کاسنی و مسهل نرم کنند یا ده درم شکر کاسنی با سه درم سکنجبین یا نیز ده و بدهند و تر بده و مصطکی و ریحل کوفته و بیخته راست و شکر و زبان همه نربت از یکتفال یا دو درم طبع با نرم کنند و دو نوشند باشد و تنها نافی و بعضی باشد که بآن آزده باشد و کسانیدن آن ظاهر نباشد و مانند چندان دلیل نشاید که اندر تب بلغمی با بهرا از بهرا آنکه هم باشد که ماده لطیف کرده و بدماغ برآید و سرسام تولد کند خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف باشد صواب آن باشد که از گاو شکر و سکنجبین سه اله اندر نگذرد و سکنجبین کرده اندک پنج یا دیانیخه باشد و تفرب کم شاهده توان کردن و بتوان از بهرا این کفیت الحرة المشایخ لبنیة و لا تغیر فیهم یا دة الحمی و لبنها و لا تقدم علا التسعین الا بعد

الاحتیاط دانسته واگر ماده قوی باشد استفراغ بالغ بشیم حنظل باید کرد و اول
بامر الاصول و از پس آن استفراغ قوی کامل بادن قبل از ابتدا علاج آن روز از
از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب شدید
تواند کرد صواب باشد روز دیگر که از پس نوبت تب شود شوربای غذا که سفند
پخته باشند خورند روز دیگر که فردای روز نوبت خواهد بود نخود آب دهند
بازیره باج و جوز و مغز خایکی بادرنج یا عنبر یا بادام و مانند آن در روز
نوبت هیچ نخورد و اندر آغاز تب گذرد و اندرین دو روز دیگر که تب نباشد
بادام و مغز با شکر با شکنبین سرشته میدهند و چون از پس چند ساعت کشکاب دهند
یا نخود پخته و ماش تفیح بدید باید استفراغ بقوس بکند و مقدار آن چون مقدار بلغمی
باید کرد و تهاری خس بسپرس و مغز آن هم بدین قیاس باشد اما صفرا
باید دانست که اما صفرا و حصیه هر دو یک جنس است و هر دو از یک شیمن خون باشد
یکی ماده اما خون باشد کرم و لیسار میل تبری دارد و ماده حصیه خون باشد کرم
و صفرا نمک میل تبخیر دارد و ازینجا سبب است که بثرار حصیه کوچک است

و از نوبت برداشته نشود از بهر آنکه حصیه از خون تباه تر باشد کشنده تر است
و چرشیمن اندرین مردم کار طبیب باشد و کار طبیب و عارض و اینجا طبی باشد
همچون چرشیمن خون کودکان باشد از بهر آنکه خون کودکان خام است چون
شیره انگور و خون چون شیره پخته و رسیده است و خون پیر همچون شیره
که قوت آن رفته باشد و سرکه خواهد شد پس همچنانکه شیره خام اندر جوشد و نگذ
و دردی از وی جدا شود و شیره پخته و صافی بماند چون کودک را چاره نیست از آنکه
در تن او بجوشد و خامی بگذارد و قوای دیگر از بهر آنکه تمکنی نیست که هضم کند
در پخته شود و قوام گردد یا بجوشد و همچنانکه طبیب واجب کرد که دندان شیر
بوفتد و دندانی قوی بر آید واجب است که خون اندر کودک بجوشد و فضله غذائی
نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله غذاهای مخالف که از بی تر نمی آید
در تن بیمار جمع شده باشد از خون ایشان جدا شود و بدین سبب کم کودک باشد
که او را بگیر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها و تر بها و هوای هر موضعی و قوت هر قومی
یکسان نیست و هر ضعیف را اتفاق چنان افتاده باشد که مادر او را اهل از پس یا که

بوده باشد یعنی پس از انکه از حیض پاک شده باشد تا بدان سبب ماده تولد فرزند پاکیزه
تر باشد و فرزند صدرست تر آید و آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی حل وقتی دیگر افاده باشد
که بر صد این بوده باشد یعنی از حیض پاک نشده باشد و ماده تولد فرزند با خلط بد آمیخته
باشد فرزند نادرست آید و آفت آبله و سایر بدو بیشتر آید بدین سبب بعضی را
آبله سخت تر آید و بعضی را دیر تر و بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر و بعضی را با سلامت
تر و بعضی را خطرناک تر و بر قیاس احوال صعب واجب میکند که جوانرا آبله
برنیاید مگر جوانان را که در کودکی برنیامده باشد یا اگر آمده باشد کمتر بوده باشد
یا مزاج گرم و تر بوده باشد و غذاهای گرم و تر بسیار خوردن تا خون بادی بر طوبت
آمیخته شود و گرم شود و بدین سبب ممکن است که اگرچه اندر کودکی آبله برآمده باشد
اندر جوانی باز برآید و هرچه از بن نویا باشد جوشیدن خون او عارضی باشد
و مردم هرگز آبله برنیاید مگر وقتی که هوا بد نشود بسیار مردم را در آن شهر برآید
تا هوای بد و بخار نفس ایشان در وی اثر کند و یا تا سه عظیم باشد
و یا درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی زیاده که در سیمین اندر

خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس
و گرمی لوزه پدید آید و آبله سرخ و سفید و رزنده و اندک برآمده امیدوارتر
باشد خاصه اگر زود تمامی برون آید و زود پخته شود و اگر چنین باشد دردها
پوسته بنشیند و بنشیند یا سبز یا سیاه و بر شکم و سینه بسیار باشد و دیر برون
آید و دیر پخته شود خطرناک تر باشد و اگر سخت آبله آید و پس تب آید سخت
بد باشد و اگر تب کمتر شود پس از انکه آبله برآید هم بد باشد و این نشانها نیز
بسلامت باشد **علاج آن** هرگاه که در شهر آبله بسیار باشد کسی را که آبله نیامده باشد
فصد باید کردن یا حجامت و اندکی گوشت و از شیرینی و چیزهای گرم پرهیز باید و با آب
سیب طبخ فرود آوردن و چون آبله بدید آید هوای خانه معتدل باید داشت
و تن را بکهربا باید پوشیدن و چون آب سرد دادن و صندل و کافور بایدن
و سرکه و گلاب بر بینی برکشیدن و آب کشنیز تر با تخم خرفه خام با عصاره شبنم
انار ترش یا با زرد گلاب سوده یا سرمه گلاب سوده و مل کرده یا اندکی
کافور بچشم اندر بکشاندن و اگر حاقن کرده شود بشراب خرتوب فرو خره کنند

بادام اه اگر ام العبده رسد سنگبین ساده دهند باگیرنا و لب از هریکی نیم مثقال
دیگرند سیب پک کرده و بگلاب پخته کرده بخاه درم کل سرخ ده درم مصطکی
واقاقیا دربرک مورد و سنبل از هریک چهارم جوز سرد و زعفران و صبر از هریکی
یکدرم بآب سیاسان الحال بیشتند و بر معده نهند و بدهند و اگر الم بجگر رسیده باشد
بگیرند بیوند چینی ده درم ریدنس ده درم لک مغسول و طباشیر از هریکی چهارم
بکوبند و بیزند شربت دو درم بسنگبین دهند و بگیرند صندل سفید و سرخ و بنفشه
خشک از هریک چهارم ارد جوسه درم زعفران یکدرم کافور یکدرم گلاب
روغن بنفشه و بر جای نهند و اگر حاجت مکرر باشد بگیرند کل سرخ چهارم برگ مورد
سه درم مصطکی و سنبل و دارچینی از هریکی دو درم لادن بروغن خیری یا روغنی
بهمین حل کنند و دارند از بدان بیرشته مشکل و دیر بیرون آمدن علاج آن
گفتیم است چنانکه بجای خود و راست کردن و بستن لیکن برفق باید چنانکه
دردی عظیم فرو نکند از رده بیشتن عضو یا بروغن گل چرب کنند و برگ مورد کوفته
و پخته بر دی کنند و به بندند تا سه روز بگشایند و اگر آبله بر عصب آمده باشد زیاد

دبوره را تا سه بسر که برشده و نظرون و در زیر این نیخ و سنوش آهن و کف دیگ
کوفته و بیخته در رسانیده تا چون غالیه شود و اندر آفتاب علک کنند و چند اگر قوانند
مرکنند پس بشویند و اگر آبله کرده آن شانه و آب برون کنند و هر کنند تا خشک
شود باز معاودت میکنند علی ذلک بگیرند شبطرج و نیل و فوه و شب یمانی و مغه و
دروی خرخشک کرده بگویند به پزند و بسر شسته و بسر که بکارزند و فوه را در آب
پزند و به پالایند و این دارو با آب شانه حل کنند و طلی کنند بهست روز تمام رنگ
این ماند و اگر او بن روشن کردن بگیرند آرد باطی و آرد نخود و آرد جو دانشته
و کشراو و شم ترب کوفته نرم اندر شسته تازه بسر شسته یا اندر کشاب و اول شب طلی
کنند و با بداد با آب گرم بشویند و اندرین آب سبوس و نخاله خشک که به پخته و با آن
دشتبانه و بیرنج و بسباط و شراشوان و انار شیرین و رزده خایه مرغ بیرشت و انبر
خشک و ترب و کندنا و اندکی اکمرد و اندکی سیر و زعفران خوردن رنگ در وی
ساریخ دارد و برافزاند و اما ابها و بوی و رنگ او بن روشن کردن بلیمون و نرشف
و رزد الو و نقی او خوردن و شراب بجای آبی عرق و بوی بسه انواعها خوش دارد

و بجون نوشش دارد و سفرج بوی عرق و بوردان نوشش کنند و رنگ سوزاند فتح کند و
معده را قوت دهد و طعام بگوارند و پیش و پس از طعام زرد باشه خوردن نیکو
باشد پاش را از خاک و خیار بگاهارد و بگیرند صبغ عربا و مازو کوفته و بیخته نرم بر آنجا
سنده روس بسرشته و اگر با په بگویند و بسرشته و در کفل کنند و کاغذ بر وی آن بندند تا
دارد و روی خشک شود سود مند باشد و این دارو غیر این دارو بکارد از پس آنکه
پاک اندر کرده باشد و بسرشته و پاک کرده باشد تمام شد مقالت ششم از نفی علای
اندر زینت و آرایش تن مقالت هفتم اندر بوی و مطبوع کردن اول کسانی
را که دشمن باشد و تهمت آن باشد که این نه از چهر زنان کارد و به طریق احتیاط سه است
یکی اندر جایگاه تهمت طعامی و شرابی که تهمت فرو نشود نخورند مثلا چیزی که سخت شیرین
یا سخت ترش شود یا بند دست زنان باز دارند و نخورند از بهر آنکه طلی چهر از بن نکارد و
بوی آن اندر چنین طعامها پوشیده توان کرد و دوم طریق آنکه اینجا که این تهمت باشد
چیزی اخورده حاضر نشود و نبرده و کاریکی آنکه بهشت طعام و بیاید و چهر زنان نکارد و به
طلی و بوی آن سبب بانیست طعام را و نه جان بر دم و پوشیده کرده و دیگر آنکه